

# یادی از روزهای رفته

جلد اول

خاطرات حسن مشرف نفیسی (مشرف الدوله)

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)

فهرست نویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

- سرشناسه: اتحادیه، منصوره (نظام مافی) ۱۳۱۲.  
عنوان و نام پدیدآور: یادی از روزهای رفته  
خاطرات حسن مشرف نفیسی به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)  
مشخصات نشر: نشر تاریخ ایران، ۱۳۹۷.  
مشخصات ظاهری: ۳ جلد.  
شابک جلد ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۱۶-۰  
شابک جلد ۲: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۱۷-۰  
شابک جلد ۳: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۱۸-۰  
یادداشت: کتابنامه  
موضوع: مشرف نفیسی: حسن ۱۲۷۶  
موضوع: موضوع: ایران، تاریخ، پهلوی، ۵۷-۱۳۲۰ ش.  
Iran, History, Pahlavi, 1941-78  
شناسه افزوده: نشر تاریخ ایران  
رده بندی کنگره: ۱۳۹۷ الف ۲ / م ۵ / DSR ۲۱۴۸۶  
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۸۲۴۰۹۲  
شماره کتابشناسی ملی: ۵۱۲۴۷۲۸



نشر تاریخ ایران (شرکت سهامی خاص)

تهران، خیابان فلسطین، ساختمان ۱۱۰، طبقه سوم، شماره ۳۰۴، تلفن: ۶۶۴۶۳۰۳۰

یادی از روزهای رفته

جلد اول

خاطرات حسن مشرف نفیسی (مشرف الدوله)

به کوشش منصوره اتحادیه (نظام مافی)

- اجرا: نشر تاریخ ایران  
طرح جلد: فریبا علایی  
چاپ و صحافی: کتاب شمس  
تیراژ: ۱۰۰۰  
چاپ اول: ۱۳۹۷  
شابک جلد ۱: ۹۷۸-۶۰۰-۸۶۸۷-۱۶-۰  
ISBN: 978-600-8687-16-0  
قیمت: ۵۰,۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ و در اختیار نشر تاریخ ایران است.

## فهرست مطالب

۷	مقدمه
۴۳	پایان سخن
۴۷	یادداشت‌های مقدمه
۵۳	پیشگفتار
۹۷	کتاب اول: پس از هفت سال
۱۴۷	مقدمه دوم نویسنده خاطرات
۱۸۷	کتاب دوم: تاریخ دوره مشروطه
۱۸۷	فصل اول: سلطنت سلطان احمدشاه
۱۹۴	فصل دوم: وضع ایران در زمان جنگ جهانی اول
۲۲۵	فصل سوم: کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش
۲۳۹	کتاب سوم: تاریخ سلسله پهلوی (از کودتا تا جنگ جهانی دوم)
۲۳۹	فصل اول: سردار سپه
۲۵۹	فصل دوم: بر تخت نشستن رضاشاه
۲۶۶	فصل سوم: سلطنت رضاشاه پهلوی
۳۳۶	فصل چهارم: جنگ جهانی دوم

۳۵۷	کتاب چهارم: ایران در جنگ جهانی دوم
۳۵۷	فصل اول: جلوس محمدرضا شاه پهلوی
۳۶۳	فصل دوم: اولین ملاقات با شاه جدید
۳۷۰	فصل سوم: اولین روضهای تصدی من در وزارت دارایی
۳۸۴	فصل چهارم: اولین قدم در راه اصلاحات
۳۹۲	فصل پنجم: موانع در راه موفقیت
۴۰۲	فصل ششم: دنباله فصل سوم درباره اصلاحات اقتصادی
۴۲۵	فصل هفتم: فعالیت‌های سیاسی کابینه فروغی
۴۳۵	فصل هشتم: مجلس سیزدهم، ترمیم کابینه فروغی
۴۴۳	فصل نهم: اولین پیش درآمد مخالفت با من، موضوع ترک تریاک
۴۵۰	فصل دهم: سقوط کابینه فروغی
۴۹۱	تصاویر
۵۰۷	فهرست اعلام

## مقدمه

در سال‌های اخیر خاطرات بسیاری از سیاستمداران دوران قاجار و پهلوی منتشر شده‌اند که هر کدام در جای خود ارزشمند هستند و به مورخین امروز این امکان را می‌دهند که تا به اطلاعات مفید و تازه‌ای دسترسی یابند. واضح است که این خاطره‌نگاران، یادداشت‌های خود را به منظوری خاص می‌نوشتند و بی‌شک بیش از هر چیز هدفشان توضیح یا توجیه سهم و نقششان در وقایع کشور بود. در این بین خاطرات مشرف نفیسی که سال‌های ۵۰-۱۳۲۰ش را در برمی‌گیرد، از این قاعده کلی مستثنی نیست.

با هر خاطرات جدیدی که منتشر می‌شود، نه تنها اطلاعات درباره‌ی گذشته افزایش می‌یابد، بلکه پیچیدگی‌های مسائل از نظر مورخ روشن‌تر می‌گردد. روابط میان رجال در صحنه‌ی عمومی و خصوصی اهمیت بسیاری دارد که خیلی اوقات از خلال خاطراتشان بروز می‌یابد و بر عهده‌ی مورخ است که به هنگام مقابله و مقایسه این اطلاعات جدید، راه به حقیقتی هر چند نسبی یابد. یکی از نکات جالب توجه افزایش خاطرات، اظهار نظرهای متفاوت، گاه قرض‌آلود یا متناقض افراد است که ممکن است مورخ را دچار سردرگمی کند. مانند تناقض بین نظریات نفیسی، عباسقلی گلشائیان، باقر کاظمی و ابوالحسن ابتهاج درباره‌ی بعضی از مسائل رایج کشور. اطلاعات جدیدی که از خلال این خاطرات به دست می‌آید به مورخین امکان بازنگری تاریخ و نتیجه‌گیری‌های جدیدتری می‌دهد که بسیار ارزشمند است. نفیسی خاطراتش را در فرانسه در سال ۱۳۴۰ش آغاز کرد و در ۱۳۴۸ به پایان رساند.<sup>(۱)</sup>



حسن مشرف نفیسی (مشرف الدوله) متولد ۱۲۸۳ق پسر ناظم‌الطبایطیب مظفرالدین‌شاه بود. وی برادر مؤدب نفیسی سرپرست محمدرضا ولیعهد رضاشاه بود و یکی از برادران او سعید نفیسی نویسنده به نام کشور بود. نفیسی با مرکز قدرت ارتباط داشت و به خاطر نسبت‌های خانوادگی با بسیاری از رجال آشنایی داشت و به همین سبب از خیلی جریانات سیاسی مطلع بود که از این جهت خاطرات وی را ممتاز می‌کند.

وقتی نفیسی در اروپا تحصیل می‌کرد جنگ جهانی اول آغاز شد، بنابراین به ناچار او به ایران بازگشت و تا پایان جنگ در ایران اقامت کرد. او سپس به فرانسه رفت و تحصیلاتش را در رشته اقتصاد و حقوق تکمیل کرد و پس از اخذ درجه دکترا در ۱۳۰۳ به ایران بازگشت. او مدتی رئیس یکی از ادارات مالیة تهران بود، بعد ریاست محکمه تجارت تهران به وی واگذار شد. وی در ۱۳۱۳ ریاست شرکت بیمه ایران را به عهده داشت و همزمان دفتر وکالت در تهران باز کرد و مشاورت حقوقی شرکت نفت را به عهده گرفت. نفیسی از این سمت به هنگام اشغال ایران توسط قوای متفقین استعفا داد.

فروغی پس از سقوط رضاشاه قصد داشت که وزارت فوائد عامه را به نفیسی تفویض کند، اما نفیسی به وزارت دارایی علاقه نشان داد که با تخصص او بیشتر تناسب داشت. یکی از اولین اقداماتش در مسئولیت جدید انعقاد قرار داد با دولت انگلستان در مورد تعیین نرخ تبدیل لیره استرلینگ به ریال ایران بود. بعدها این توافقنامه دست‌آویزی جهت حمله طیف‌های مختلف سیاسی به نفیسی شد، از حزب توده گرفته تا مصدق.

توافقنامه جدید، نرخ ارز را در سطح ۱۴۰ ریال برای هر لیره تثبیت کرد. بر طبق این توافقنامه، قوای انگلستان و کلیه داور دولتی این کشور که نیاز به ریال داشتند، می‌توانستند با پرداخت نرخ ۱۴۰ ریال برای هر لیره، احتیاجات ریالی خود را برطرف کنند. نرخ جدید اگر چه در ظاهر از نرخ رسمی ۶۷ ریال برای هر

لیره بالاتر بود، ولی چون نرخ ۶۷ ریال فقط به تعداد محدودی تاجر، آن هم برای داد و ستد اقلام محدودی تعلق می‌گرفت که عملاً برای تجار و دیگر صاحبان ارز قابل دسترسی نبود. همچنین این اشخاص، و نیز سفارت انگلستان در این موقع ارز مورد نیاز خود را در بازار آزاد با نرخ ۱۷۵ ریال معامله می‌کردند. توافقنامه نفیسی نرخ برابری لیره و ریال را در واقع ۲۵٪ (بیست و پنج درصد) پایین‌تر از نرخ بازار آزاد تعیین کرد.<sup>(۲)</sup>

نفیسی و همکارانش در وزارت مالیه در مقابل انگلیس‌ها در موقعیت ضعیفی یک بازی عالی را دنبال کردند و قوای اشغالگر را وادار به این کردند تا لیره را با نرخ تعیین شده دولت با کمتر از آنچه در بازار آزاد رایج بود تبدیل کنند، در صورتی که می‌توانستند بدون تصویب وزارت مالیه این کار را انجام دهند. پس از تصویب لایحه در مجلس نفیسی مورد اتهام قرار گرفت که این کار به نفع انگلیس‌ها بوده، بنابراین کابینه سقوط کرد. این اتهام تبدیل به حربه‌ای برای دشمنان نفیسی شد که همه عمر او را به عبث مورد حمله و اتهام قرار می‌دادند.<sup>(۳)</sup>

نفیسی پس از پایان جنگ در مرداد ۱۳۲۴ سفری به اروپا رفت، در مراجعت به پیشنهاد ابتهاج به عنوان عضو علی‌البدل در بانک بین‌الملل که در واشنگتن تشکیل شد، به آمریکا اعزام گشت. در سال ۱۳۲۹ به ریاست برنامه هفت ساله سازمان برنامه تعیین شد. او در دوره ریاست وزرای رزم‌آرا مجبور به استعفا شد، بنابراین برای مدتی در فرانسه اقامت کرد. او پس از مراجعت برای بار دوم به ریاست سازمان برنامه منصوب شد. نفیسی طی دوره‌ای که دکتر مصدق نخست‌وزیر بود و حتی به هنگام جنبش ملی شدن نفت در خارج از کشور اقامت داشت. پس از آن نیز تا مدتی کاری به او رجوع نشد. در ۱۳۳۵ برای بار دوم به ریاست بیمه ایران گماشته شد. در سال ۱۳۴۱ علیه او پرونده‌سازی شد، به همین جهت برای مدتی بلا تکلیف ماند تا سرانجام از او اعاده حیثیت شد و اجازه خروج از کشور گرفت. همانطور که اشاره شد، نفیسی از ۱۳۴۰ آغاز به نوشتن خاطراتش کرد که در ۱۳۴۸ آن را به پایان برد. او در طی این سال‌ها در

پاریس اقامت داشت و گهگاهی به ایران سفر می‌کرد و بدین ترتیب از جریان‌ات تازه باخبر می‌شد. در روزهای بی‌کاری و غربت شاید مرور اتفاقات گذشته، برای او اندوهناک و ملال‌آور بود، ولی چون هدفش توضیح گذشته برای عبرت‌آموزی بود، آن را با پشتکار و اراده انجام می‌داد. شاید هم او از این راه تسلی خاطر می‌یافت.

نفیسی دلیل نوشتن خاطراتش را اینطور توضیح می‌دهد که در برابر فجایعی که دام‌گیرش شد، «خلاف مردانگی» بود که هیچ‌نگوید. البته خاطرات نفیسی فقط تفسیر شخصی او از وقایعی که در آن نقش داشت یا ناظرش بود نیست، بلکه هدف غایی‌اش نگارش برای ارائه تاریخ معاصر ایران است. وی سیر نزولی کشور را تجزیه و تحلیل می‌کند و درصدد فهمیدن چرایی انحطاط کشور بوده است و اینکه چه عواملی مانع پیشرفت شخصی او در کارش می‌شدند. ضمناً او می‌خواهد خاطراتش درس عبرتی برای آیندگان باشد. چنانکه به هنگام بررسی املاک رضاشاه که هنگام استعفا از سلطنت به پسرش بخشید، او سفری به شمال می‌رود و در خاطراتش می‌نویسد: «این مسافرت و مشاهده این خرابی‌ها مرا نسبت به بعضی نکته‌های مجهول تاریخ کشورم روشن کرد. هر کس در ایران مسافرت می‌کند، در گوشه‌ها و کنارها خرابه زیاد می‌بیند، ولی برای کشوری که سه‌هزار سال تاریخ مدون دارد، هیچ‌آثاری نمی‌بیند که از جور زمانه محفوظ مانده باشد. آیا نمی‌توان این وضع را چنین تعبیر کرد که آنچه برخلاف حقوق مردم و عدالت با زور بنا شده، محکوم است [و] به محض آنکه آن زور برطرف شد، به نوبت خود معدوم می‌گردد؟ در ایران اغلب سلسله‌هایی که سلطنت کرده‌اند، مخصوصاً بعد از اسلام متکی به زور و عدم رعایت اصول انسانیت بوده‌اند، در این صورت منطقی بود که پس از نیست شدن ظالم، هیچ اثری از او باقی نماند و آنچه او ساخته سرنگون شود، تا نامش هم از صفحه محو شود».

این خاطرات در واقع جوابی است به این سؤال که چگونه یکی از باسوادترین و متخصص‌ترین افراد کشور که امروزه آن را تکنوکرات می‌نامیم، نتوانست در کشور کار کند و به کناری رانده شد. نفیسی دارای دکترای رشته



اقتصاد و حقوق از دانشگاه فرانسه و نیز متخصص در امور مالیات بود. رساله دکترای وی با عنوان مالیات و زندگی اقتصادی و اجتماعی در ایران در ۱۳۰۳ در فرانسه منتشر شد. (۴) در مراجعت به ایران او کتابی تحت عنوان زندگی گران نوشت که در ۱۳۲۱ منتشر شد. (۵) در ۱۳۰۳ به انتشار هفته‌نامه ایران جوان مبادرت ورزید و در ۱۳۲۳ روزنامه پند را منتشر کرد. وی از طریق تحقیقات و مطالعاتش شناخت عمیقی از شرایط کشور، اوضاع اجتماعی و اقتصادی به دست آورد که هم در دوره وزارت دارایی و ریاست سازمان برنامه و هم در مقالاتی که می‌نوشت به چشم می‌خورد.

علاوه بر تخصص در اقتصاد و حقوق، او یک فرد فرهیخته با معلومات گسترده درباره ادبیات، تاریخ فرانسه و ایران بود و نسبت به وطنش و گذشته آن عشق می‌ورزید. از کارهای ماندگارش که متأسفانه به بونه فراموشی سپرده شده است، ساختن مهمانسرای شاه عباس (عباسی) در اصفهان است. گفتنی است که نفیسی در روزنامه ایران جوان که در ۱۳۰۶ منتشر می‌کرد، پس از سفر به اصفهان می‌نویسد که این شهر باید مرکز سیاحتی ایران باشد که نشان می‌دهد از همان وقت به فکر جلب سیاهان خارجی و قدردانی از آثار گذشته بود. (۶) او در اواخر دوره نخست‌وزیری علاء در ۱۳۳۵ که مدیر عامل شرکت بیمه ایران بود، به ساختن این مهمانسرا مبادرت ورزید، اثری زیبا و ماندگار که شکوه و جلال صفویه را به یاد می‌آورد و واضح است که نفیسی با الهام از آن دوران این بنا را طراحی کرده است که در خاطراتش آن را شرح می‌دهد. آقای ارحام صدر هنرپیشه معروف اصفهان که در آن وقت در شرکت بیمه ایران مشغول کار بود، این جریان را در مصاحبه انجام شده‌ای شرح می‌دهد که او و فضل‌الله جلوه چگونه تمام هنرمندان اصفهان را در زمینه گچبری، کاشیکاری، منبت‌کاری و غیره شناسایی کردند، کسانی مانند یحیی گچبر، استاد عبدالوهاب، جواد چاپچی که درودگر بود و شاهی جانیان هنرمند نقاش. آنها این عده را برای تزئینات ساختمان به کار گرفتند. بعدها ارحام صدر مدیر مهمانسرا هم شد. (۷)



یکی از رویدادهای جالب توجه این دوره که متأسفانه دوام چندانی نیاورد و برخلاف انتظار پیشرفتی نکرد، هنر تئاتر بود. چندین سال انواع تئاتر، اپرا، اپرت و کنسرت روی صحنه در تهران ظاهر می‌شد. اکثر تئاترهایی که در تهران این زمان به نمایش درمی‌آمدند، غالباً توسط نویسندگان ایرانی با تم‌های آشنای اخلاقی یا تاریخی نوشته می‌شدند. نفیسی به تئاتر علاقه زیادی داشت که در خاطراتش بدان اشاره کرده است. او از داستان شورانگیز بازرگان و ندیکی اثر ویلیام شکسپیر را که ناصرالملک آن را ترجمه کرده بود یاد می‌کند. او در روزنامه ایران جوان هم در ۲۱ بهمن ۱۳۰۶ درباره تئاتر می‌نویسد. به عقیده او «تفریح دماغی برای بشر لازم بود و هیأت اجتماع و وظیفه دارد که مؤسساتی جهت تفریح افراد تأسیس نماید و تئاتر از این جهت مفید است، چون انسان وقتی عموماً زندگانی و رفتار خود و هموطنان خود را کشف نمود قهراً درصدد رفع معایب‌ها برآمد»<sup>(۸)</sup> سپس به اقدامات لازم برای اعتلای این هنر می‌پردازد. گفتنی است که نفیسی تئاتری نوشت، تحت عنوان دختر قرن بیستم که در ۴ اردیبهشت ۱۳۱۰ توسط کانون ایران جوان در گراند هتل به نمایش درآمد. بدون شک هدف از اجرای آن جمع‌آوری پول برای کانون بود. روزنامه اطلاعات می‌نویسد:

«تأثر پریشب عاری از این عیب بزرگ بود. دکور خیلی ساده و طبیعی بود و در ظرف چند دقیقه تدارک می‌شد، می‌توانستند زود پرده را عوض کنند. موضوع هر پرده هم طولانی و جالب توجه بود که در نتیجه تماشاکننده تمام مدت شب استفاده روحی برد.

شاید یک دفعه دیگر هم تذکر دادیم که مردم تئاتر می‌روند برای اینکه یک شب را تفریح نمایند، تجدید دماغ کنند، نه اینکه با حالتی افسرده‌تر... به خانه خود برگردند.

تئاتر پریشب سه پرده کمیک بود و اتفاقاً بهترین آرتیست‌ها آن را بازی می‌کردند. خانم لورتا، مسیو هایک کاراکاش که حقیقتاً در صنعت تئاتر تخصص

قابلی دارند، خورشیدتئاتر را در عهده داشت و همین‌طور شاعر و بازی‌کننده رل مطلع‌الوزاره (آقای معز دیوان) و دیگران همه از آرتیست‌های خوب بودند که با نهایت مهارت رل خود را بازی می‌کردند. کسی که سالار فکور شده بود، اگرچه اولین دفعه‌ای است که در سن قدم می‌گذاشت، ولی خوب از عهده برآمد و چون نام خود را در پروگرام مخفی کرده بود، ما هم در اینجا اصرار نداریم مشارالیه را معرفی کنیم. به‌طور کلی شب‌نشینی کلوب ایران جوان شب‌نشینی خوبی بود. نویسندهٔ پیس<sup>۱</sup> آقای دکتر حسن نفیسی (مشرف‌الدوله) مهارت مخصوصی در تنظیم این سه پرده تئاتر به خرج داده بود که هرچه تئاتر بیشتر طول می‌کشید، توجه مردم به تئاتر زیادتر جلب می‌شد. گاهی سکوت و خموشی سالن<sup>۲</sup> را فرامی‌گرفت و یک مرتبه در اثر پیش‌آمد تازه [ای] روی سن، سکوت درهم می‌شکست. گاهی یک مرتبه تعجب همه را فرامی‌گرفت و یک مرتبه مدتی خنده فضا را پر می‌کرد».<sup>(۹)</sup>

شخصی به نام بهمن سراج دو روز بعد داستان دختر قرن بیستم را همراه با تمجید بسیار برای روزنامهٔ اطلاعات فرستاد.<sup>(۱۰)</sup>



قلم نفیسی خشک و طنزش اغلب تلخ بود. همان‌طور که وی در محاوره‌اش سخت و رک سخن می‌گفت، در خاطراتش نیز بی‌پرده بی‌قید و بند می‌نوشت و به جز اشارات مختصری از زندگانی خصوصی خود بحث دیگری بیان نکرده است. نفیسی در جوانی ایدئالیست بود و به طوری که نوشته به دیدن میرزا کوچک‌خان در رشت رفت، ولی او را به عنوان جاسوس دستگیر کردند. چندی هم به قول خودش به دور عَلم مصدق سینه زد. او مدتی هم از

1. Pièce.

۲. در اصل: سالون که در طول متن اصلاح شد.

سیدضیاءالدین طباطبایى جانبدارى کرد، ولى خيلى زود ایدآلیسم وی تبدیل به بدبینى می‌گردد و هرچه بیشتر به نافرجامى بدل شد. نسبت به دولتمردان ایران که از نزدیک مى‌شناخت بدبین‌تر شد، ولى هیچ‌گاه ناامید نشد و تا توانست به انحاء مختلف سعی کرد خدمت کند. بخصوص تجربیات تلخ او از کار، رقابت و دشمنى همکارانش، او را بیشتر دلزده کرد ولى امید را از دست نداد. آنچه او شرح می‌دهد، بیش از هر چیز قدرت مخرب سیستم حکومت که بر اساس روابط خصوصى افراد و نه بر اصول و قانون ثابت استوار بود، سیستمى که مانع هر گونه پیشرفت و ابتکار درکار می‌شد.

ولى نظر بدبینانه نفیسی نسبت به طبقه حاکمه شامل حال عامه مردم نمی‌شد. وی می‌نویسد: «در اوایل کار، من مردم ایران را بدبین‌تر از آنچه لازم بود می‌پنداشتم، ولى بعدها که جریان را دیدم، تشخیص دادم آنها با افکار ناپخته خود بهتر مطالب را تشخیص دادند تا سیاسيون کارآزموده». او گاه به نتایج جالب توجهی می‌رسد که نشان می‌دهد درباره مسائل تأمل کرده و مسائل را سنجیده است. او یک بار در دوران جنگ نوشت کسانی در سرکار بودند که «میل و اراده مقاومت در مقابل زور از آنها در نتیجه ۲۵ سال اطاعت سلب شده بود. مردم با هر پیشامدى می‌ساختند». در جای دیگری نوشت: «اگر روزنه امیدی برای ایران باقی ماند، ارتباطی با خود ایرانی‌ها نداشت و نفاق و کشمکش بین دولت‌های خارجی که سرنوشت ایران را به دست گرفته بودند، این امید را برای ما به وجود آورد».

با این حال اگر نفیسی نسبت به طبقه حاکمه بدبین بود، اما به جوانان امید بسیاری داشت. انتخاب عنوان «ایران جوان» برای انجمنی که در ۱۳۰۰ توسط نفیسی، دکتر سیاسى و عده‌ای دیگر از رجال تشکیل شد، بر پایه چنین امیدی استوار بود. در آغاز هشتمین سالگرد تشکیل انجمن، نفیسی نوشت: «زمانه دیگر جز افکار جوان بافکری همراه نیست. جوان‌هایی که امروز در مدارس تحصیل می‌کنند، تمام به صفوف ایران جوان ملحق می‌شوند».<sup>(۱۱)</sup> او در ۱۳۲۱ در کتاب زندگی گران نوشت: «جوان باید در سال‌های متمادی آینده در این کشور زیست

کند و از سربلندی آن سربلند و از سرشکستگی آن زجر خواهد دید. بیشتر نفع دارد که در امور ایران به طور خوبی اداره شود و در سایه این حسن اداره، آتیه درخشانی [برای] او محفوظ ماند... افراد این طبقه باید امروز از هر صنف و هر دسته [ای] با هم اتحاد کنند، اختلاف داخلی را کنار گذارند، فقط به احساسات میهن پرستی خود گوش دهند و برای سایر طبقات کشور سرمشق عزم و اراده و سعی و صحت عمل باشند». (۱۲)

نفیسی جنبه انسان دوستانه را هرگز فراموش نکرد. چنانکه یکی از اولین اقدامات او در سمت وزارت دارایی افزایش حقوق کارمندان دولت بود. البته دلایل اقتصادی محکمی هم برای این کار داشت. تورم حقوق کارمندان را تحلیل داده بود و نفیسی معتقد بود که همین مسئله موجب فساد اداری می شد. علاوه بر این او تصور می کرد در آینده هزینه زندگی بالاتر خواهد رفت. زحماتی هم برای منع کشت و فروش تریاک کشید که یکی از معضله های جامعه آن زمان به شمار می آمد. (۱۳)

نفیسی ذهنی کنجکاو و پویا داشت، چنانکه پس از جنگ سفری به فرانسه کرد تا شرایط جدید اروپا را بررسی کند. وقتی قرار شد ایران عدم تخلیه قوای شوروی را از آذربایجان به شورای سازمان ملل ببرد و شکایت ادامه اشغال را در آنجا مطرح کند، او که در پاریس بود، به لندن رفت - در آغاز مقر سازمان ملل در لندن بود - تا جریان را از نزدیک دنبال کند.

سهل انگاری در قاموس نفیسی نبود و همانطوری که اشاره شد، وقتی مسئله واگذاری املاک رضاشاه به پسرش محمدرضا پیش آمد، قرار بر این بود که شاه جدید آنها را به دولت واگذار کند، نفیسی در سمت وزیر دارایی به شمال که در شرایط سخت تحت اشغال قوای شوروی بود، سفر کرد تا اوضاع را از نزدیک بررسی کند.

هنگام اقامت در آمریکا از شرق تا غرب این کشور را با اتومبیل پیمود، تا آن را بهتر بشناسد، چون به تشخیص او از آن پس آمریکا نقش مؤثری در خاورمیانه و بخصوص در ایران خواهد داشت.

نفیسی فردی پرتحرک، عملگرا و فرهیخته بود. او با چشم‌اندازی بلندنظرانه و آرمانگرا کار می‌کرد، چنانکه به هنگام ریاست شرکت بیمه هیچ حقوقی دریافت نکرد. او دربارهٔ خودش می‌نویسد، در عالم رؤیا زیست می‌کرد، ولی همیشه معتقد بود که بایستی این رؤیا به مرحلهٔ وجود درآید. او هر وقت کار دولتی نداشت، به کارهای دیگری که به نوعی به هم پیوسته بودند می‌پرداخت، تدریس در مدرسهٔ سیاسی، تأسیس دفتر وکالت، تشکیل انجمن و حزب سیاسی، انتشار روزنامه، ترجمه و نگاشتن کتاب، تأسیس شرکت خصوصی و خزانه‌داری بنگاه حمایت مادران. او شخصیتی قاطع داشت و کارهایی را می‌پذیرفت که در حیطهٔ تخصص‌اش بود. تصمیمیات نفیسی بر بنیان علمی قرار داشت. هدف او اصلاحات مدرن در جهت دموکراسی بود.

نفیسی در طول خاطراتش از شخصیت‌هایی که با آنها در تماس قرار می‌گرفت، سخن گفته و از همین طریق بیشتر با خصوصیات اخلاقی او آشنا می‌شویم و می‌بینم که او فردی درستکار و مثبت‌اندیش بود که در برابر ناملایمات و اجماعی که علیه‌اش بود، سر خم نکرد. نفیسی نگاهی واقع‌بین داشت، مردم را ارزیابی می‌کرد و نقاط ضعف یا قوتشان را تشخیص می‌داد. در مورد بعضی از رجال درجه اول مورد احترام جامعه مانند محمدعلی فروغی، احمد قوام‌السلطنه، حسین علاء، علی سهیلی، محمد ساعد، مرتضی قلی بیات، ابوالحسن ابتهاج و ابراهیم حکیمی؛ با وجود احترامی که او نیز نسبت به آنها قائل بود، نسبت به آنها انتقاد هم می‌کرد. چنانکه دربارهٔ علی سهیلی نوشت آدم بدی نبود، ولی از اقتصاد بی‌اطلاع بود. او دربارهٔ قوام‌السلطنه نوشت که از سیاست مطلع بود. در مورد حسین علاء نوشت که در هیچ‌کاری استدلال نمی‌کرد. ولی تعداد افرادی را که او نسبت به آنها سخت انتقاد می‌کرد خیلی بیشتر بودند. مانند حاجی علی رزم‌آرا، شریف امامی، منوچهر اقبال، اسدالله علم، حسن ارسنجانی، حاجی عزالممالک اردلان، مرتضی یزدان‌پناه و دیگران. در مورد علی منصورالملک نوشت: «در ایران حافظهٔ سیاسی اشخاص کم است، خائن روز قبل قهرمان ملی روز بعد است و آن کسی که در راه خدمت وطن

جانبازی کرد، در ردیف خائنین قرار می‌گیرد». او درباره‌ی علی امینی که برادر همسرش بود نیز ملاحظه را به کناری نهاد و از او انتقاد کرد. همچنین او کتابش را برای نسل‌های آینده می‌دانست و «به خود حق نمی‌داد آنچه را که می‌دانست کتمان یا برخلاف حقایق چیزی بنویسد». ولی سخت‌ترین حملات یا اتهامات و بیشترین انتقادهای او علیه مصطفی فاتح است که او را دشمن خود می‌داند که صدمات بسیاری به او زد. انتقادات سختی هم علیه فراماسون‌ها دارد که از آنها نام می‌برد و در کل معتقد بود که به نفع انگلستان عمل می‌کردند.



همانطور که اشاره شد، نفیسی در طول زندگی با افراد بسیاری در ارتباط بود، ولی نمی‌توان تک‌تک آنها را بررسی کرد، فقط به رابطه‌ی نفیسی با دکتر مصدق و ابوالحسن ابتهاج اشاره خواهد شد که از افراد شاخص و مهم آن دوران بودند و در زندگی کاری نفیسی مؤثر بودند.

نفیسی از طریق همسرش با مصدق غرابت خانوادگی داشت، با این حال می‌نویسد که دو بار بیشتر او را ندیده بود. بنابه گفته‌ی خودش در جوانی به دور علم مصدق سینه زده بود. ولی بعداً متوجه شده بود که عوام‌فریب است و از او دور شده بود. البته این استدلال که چرا از مصدق رویگردان شده بود، ارضاء‌کننده نبود و احتمالاً علل عمیق‌تری برای آن وجود داشت. شاید بین این دو نوعی تضاد شخصیتی وجود داشت، یا شاید در رقابت و جاه‌طلبی مصدق مسن نسبت به نفیسی جوان و متخصص رشته اقتصاد با طرح‌ها و برنامه‌های جدید نهفته بود، یا شاید در جامعه سنتی که مسن‌ترها حق تقدم داشتند، از نظر مصدق نفیسی نسبت به او مرتکب قصوری شده بود. نفیسی عقیده داشت که مصدق او را حریف نیرومندش فرض می‌کرد. علت هرچه بود به نظر می‌رسد مشکل بین این دو بر سر مسئله‌ی مأموریت میلسپو و اعطای امتیاز نفت شمال به روس‌ها آغاز شد که نفیسی در خاطراتش آن را شرح داده است. به طور کل

مأموریت میلپو موجب نارضایتی عمومی شد<sup>(۱۴)</sup> و توسط وکلا از جمله مصدق در مجلس و مطبوعات مورد انتقاد شدید قرار گرفت. روزنامه پند که بلندگوی نفیسی به شمار می آمد، مخالفتش را با کل هیأت آمریکایی منعکس می کرد.<sup>(۱۵)</sup> در مهرماه ۱۳۲۳ میلپو ابوالحسن ابتهاج را از ریاست بانک ملی برکنار کرد، به دنبال این اقدام مخالفتها شدت یافت.

تقریباً همزمان شوروی تقاضای امتیاز نفت شمال را مطرح کرد.<sup>(۱۶)</sup> مخالفت شدید مجلس منجر به استعفای دولت ساعد در ۱۸ آبان گشت. پس از مدتی که در مجلس پیرامون نخست وزیری مصدق بحث شد، سرانجام بیات در ۲۹ آبان به سمت نخست وزیری رسید.

نفیسی در خاطراتش از مذاکره با سفیر انگلیس درباره این دو مسئله نوشته که جالب توجه است. به طوری که او شرح می دهد، در مذاکره با سر ریدر بولارد نفیسی به او گفته بود که می تواند بیات را راضی کند که از اعطای امتیاز نفت به شوروی جلوگیری کند، مشروط به اینکه انگلیسها از حمایت میلپو دست بکشند. بولارد این قرار را پذیرفته بود. نفیسی مسئله را با مصدق در میان می گذارد و به طوری که توضیح می دهد، مصدق «این پیشآمد را مغتنم شمرده که بر وجهه ملی خود بیفراید و بلادرنگ لوایحی در این زمینه برای تقدیم به مجلس حاضر کرد، تا همه بدانند که این اقدامات منحصرأ زاییده ابتکارات اوست». مصدق در ۲۶ آذر ۱۳۲۳ در مجلس گفت: «من مصلحت مملکت را چنین تشخیص دادم که طرحی تهیه کنم که هم منافع ایران را تأمین کند و هم راه مذاکرات را برای انتفاع از معادن نفت با مقامات خارجی مسدود ننماید و موافقت خود را با برنامه دولت موکول به این نمودم که آقای نخست وزیر با نظریات من راجع به دکتر میلپو و استخراج نفت موافقت کنند و بدون تأخیر اقدام نمایند».<sup>(۱۷)</sup> ولی نفیسی در خاطراتش می نویسد که نامی از او نبرده بود. در مجلس لایحه ای مبنی بر منع هرگونه مذاکره درباره نفت مادام که جنگ ادامه دارد، بدون مخالفت گذشت و اختیارات میلپو نیز بدون مشکل لغو شد.

با وجود بی اعتنائی مصدق، نفیسی از او در روزنامه پند هواداری کرد. جریان



از این قرار بود که طی مشاجراتی که در ۱۵ اسفند روی داد، مصدق عصبانی شده مجلس را به دزدگاه تشبیه کرد.<sup>(۱۸)</sup> عده‌ای از وکلا از مصدق شدیداً انتقاد کردند. این وقایع منجر به اغتشاشاتی در جلوی مجلس شد که طی آن جوانی کشته می‌شود.<sup>(۱۹)</sup> نفیسی در دفاع از مصدق در پند نوشت که مجلس احتیاج به یک پیشوای صالح داشت.<sup>(۲۰)</sup> انتظار ملت ایران بود که آقای دکتر مصدق بتواند در مجلس این مقام را احراز کنند و خدمت جمع‌آوری قوای صالح را در زیر پرچم مصالح ایران انجام دهند. ولی متأسفانه مصدق خودش را در مسلک منفردین قرار داده بود و فرصت پیدا شد که افراد غیر صالح قوی شوند.<sup>(۲۱)</sup> این مقاله را نفیسی با این انتقاد ضمنی به پایان رساند که «طلب و جاهت و خدمت به کشور دو چیز متضاد است».

این انتقاد از منش سیاسی مصدق صحیح بود، ولی با اینکه ملایم بود، ولی احتمالاً چون پندآمیز می‌نمود، برای مصدق گران آمد. بنابراین به نفیسی که در آن وقت عضویت شورای اقتصاد را داشت، در مجلس حمله کرد. البته از او نامی نمی‌برد، اما گفت: «من با این دولت (بیات) برای این موافقت نمودم که دست دکتر میلسپو را از دارایی مملکت کوتاه کند و الحاق هم به وعده خود وفا کرد. پس از آن چون وزیر دادگستری دادستان را بدون جهت تغییر داد و اشتها راتی در اطراف این قضیه هست و همچنین انتخاب شخص ننگین که دولت برای امور اقتصادی کرد مرا نسبت به خود بدبین نمود و تا جبران نکند با او موافقت نمی‌کنم».<sup>(۲۲)</sup> نفیسی در ۲۵ اسفند از شورای اقتصاد - که ۲ ماه قبل بعد از اخراج میلسپو تشکیل شده بود - استعفا داد و دلیل آن را چنین اظهار کرد: «اخیراً هم در پشت تریبون مجلس شورای ملی اهانتی به اینجانب شد که گوینده آن را به واسطه ضعف اعصاب و اختلال قوای دماغی غیر مسئول می‌دانم» و اضافه می‌کند که به حرف‌هایش ترتیب اثر نمی‌دهد، ولی چون اکنون دولت بیات متزلزل است و ممکن است این نوع انتقادات به ضرر دولت تمام شود، بنابراین استعفا می‌دهد. البته روشن است که منظور نفیسی دکتر مصدق بود که به اتهامات زمان وزارت دارایی نفیسی اشاره کرده بود.<sup>(۲۳)</sup>

در هر حال رابطه بین این دو گسسته شد، چنانکه در تمام مدتی که مصدق نخست‌وزیر بود و در طول جریان نفت نفیسی در ایران حضور نداشت. نکته جالب توجه درباره رابطه این دو که شاید نشانه‌ای از کینه دیرینه مصدق نسبت به نفیسی باشد، در شب عید سال ۱۳۳۲ بیشتر از ده سال پس از زمانی که نفیسی وزیر دارایی بود، مصدق در مجلس حمله سختی علیه او کرد و همه مشکلات اقتصادی کشور را به گردن وی انداخت. نفیسی بر این عقیده بود که وضع چنان بد بود که مصدق برای دفاع از خودش این حمله عوام‌پسندان را انجام داد. به همین سبب نفیسی جواب مفصلی به انتقادات مصدق می‌نویسد که بعداً در روزنامه ستاره منتشر کرد. (۲۴)

کامران دادخواه از اقتصاددانان نادری است که مسئله تعیین نرخ ارز در مجلس سیزدهم را مطالعه کرده است. او درباره نفیسی و مصدق می‌نویسد که این دو شخصیت نماینده دو سیاست متفاوت بودند، یکی بر اساس استدلال، منطقی و اجرای آنچه مقدور بود و دومی بر اساس تهیج احساسات و ادعاهای اغراق‌آمیز تهمت به خیانت. (۲۵) نکته جالب توجه این است که علی‌رغم اینکه نفیسی می‌نویسد مصدق عوام‌فریب بود و از سیاستش انتقاد می‌کند، در ارزیابی نهایی از اوضاع ایران به این نتیجه می‌رسد که تنها شخصی که توانایی آن را داشت که در مقابل اراده شاه مقاومت کند، دکتر مصدق بود.



رابطه نفیسی با دکتر مصدق تلخ بود و عواقب ناخوشایندی داشت، ولی ابوالحسن ابتهاج از مدافعان نفیسی بود که به قابلیت و حقیقت او اعتقاد داشت. هر دو متخصص مالی و اقتصادی بودند و علی‌رغم رنجش‌هایی که بین آنها پیش آمد، احترام بینشان وجود داشت. این دوستی بدون شک بر اساس درستی، قابلیت و شایستگی قرار داشت. هر دو همدیگر را سنجیدند و به هم ارج می‌نهادند و متوجه بودند که هدفشان خدمت بود.

در ظاهر زندگانی نفیسی و ابتهاج شباهتی به هم نداشت، چه از لحاظ نسب و خانواده و چه از نوع تحصیل. نفیسی تحصیلات آکادمیک خود را در علم اقتصاد و حقوق در دانشگاه فرانسه به پایان برد، در حالی که ابتهاج از جوانی کارمند بانک شاهی بود و در آن مؤسسه تخصصی در امور مالی و بانکداری به دست آورد، با این حال وجوه مشترک بیش از تفاوت‌هایشان بود. هر دو همسن و از هوش سرشار و استعداد بی‌حدی برخوردار بودند. هر دو تلخکامی سقوط را تجربه کردند، به طوری گنج همزمان توسط رژیم‌آرا در ۱۳۲۹ بی‌کار شدند؛ نفیسی از سازمان برنامه و ابتهاج از مدیریت بانک ملی. (۲۶) در دوره نخست‌وزیری شریف امامی و سپس امینی برای ابتهاج پرونده‌سازی شد و به زندان افتاد. (۲۷) نفیسی نیز در کابینه علم از ریاست شرکت بیمه ایران منفصل گشت و علیه‌اش پرونده‌سازی شد و در کابینه منصور در بهمن ۱۳۴۲ مورد بازجویی قرار گرفت و برای مدت‌ها ممنوع‌الخروج شد که در خاطراتش به تفصیل آن را شرح داده است.

هر دو بعد از برکناری از کار دولتی به کار آزاد روی می‌آوردند، ابتهاج بانک ایرانیان را تأسیس کرد و نفیسی شرکت سپند. هر دو در سنین بالا به نوشتن خاطراتشان مبادرت ورزیدند. خاطرات ابتهاج اول بار در لندن و سپس در ۱۳۷۱ در ایران منتشر گشت. از مقایسه این دو خاطرات می‌توان گفت که نفیسی خصوصی‌تر و با احساسات و جزئیات بیشتر شرح داده است و سعی می‌کند که دلایل وقایع را تحلیل کند. وی به خصوصیات اخلاقی افراد بیشتر می‌پردازد، در صورتی که ابتهاج به شرح وقایع بسنده کرده است.

نفیسی و ابتهاج در بسیاری از موارد هم‌فکر بودند و استنباطشان از سیاست‌های دولت همسو بود، مانند نقطه‌نظر منفی آنها نسبت به نحوه تأمین هزینه ساختن راه‌آهن و مضرات آن، مخالفت با میل‌سپو و ضررهایی که به مالیه کشور زد، (۲۸) مخالفت با طرح رژیم‌آرا که امور هر استان به استاندار سپرده شود و یا نحوه اجرای اصلاحات ارضی. انتقادات این دو نشانه تسلط و تخصص‌شان بر مسائل اقتصادی بود.

هر دو در مورد لزوم و اهمیت برنامه‌ریزی دولتی هم عقیده بودند.<sup>(۲۹)</sup> در ۱۳۱۶ به پیشنهاد ابتهاج شورای اقتصاد تشکیل شد، ولی کار چندانی از پیش نبرد، چون رضاشاه عقیده به برنامه‌ریزی نداشت. بعد از رضاشاه که ایران تحت اشغال و در شرایط سخت به سر می‌برد، ابتهاج بار دیگر به فکر برنامه‌ریزی افتاد و با فعالیت او شورای مالی اقتصاد تشکیل گردید، ولی عملاً کار این نهاد هم بی‌نتیجه ماند. در کابینه قوام‌السلطنه ابتهاج در یادداشتی لزوم تشکیل سازمانی جهت برنامه‌ریزی اقتصادی مطرح کرد و این فکر را از سر گرفت که بالاخره به تشکیل سازمان برنامه منتهی شد.<sup>(۳۰)</sup>

نفیسی هم از دیرباز به لزوم و اهمیت برنامه‌ریزی دولتی عقیده داشت. او در کتاب زندگی گران در ۱۳۲۱ نوشت که لازم بود «دولت برنامه عملیات اقتصادی خود را برای مدت پنج یا ده سال در نظر بگیرد و هزینه آن را تخمین بزند و هر چه به مبلغ سالیانه این هزینه از درآمد جاری متجاوز است از راه تحصیل اعتبار از خارجه فراهم کند و اقساط استهلاک وام خود را طوری قرار دهد که پرداخت آنها محل افزایش ثروت کشور به عمل آید نه از اصل سرمایه».<sup>(۳۱)</sup>

در جای دیگر همین کتاب حکومت کردن یا زمامداری را پیش‌بینی تعریف می‌کند. «برای رفع بحران اقتصادی نه تنها اوضاع روز را باید در نظر گرفت، بلکه باید برای فردا راه چاره [ای] یافت».<sup>(۳۲)</sup> او دو سال بعد که روزنامه پند را منتشر می‌کرد، در مقاله‌ای به بحران بی‌کاری اشاره کرد.

زمانی که به نظر می‌رسید آلمان شکست خواهد خورد، نفیسی هشدار می‌دهد و تکرار می‌کند که خاتمه یافتن جنگ باعث بیکاری و ورشکستگی صنعتی خواهد شد و می‌پرسد آیا هیچ فکر می‌کنیم روزی که جنگ تمام شد، ایران از لحاظ اقتصادی چه وضعی پیدا خواهد کرد؟<sup>(۳۳)</sup>

او یک بار دیگر نوشت: «کشور ما که فعلاً از حیث تکنیک و طرز کار جزو ملل عقب‌افتاده به حساب می‌آید، نمی‌تواند آرام نشسته و ناظر پیشرفت سایر دول باشد. ما نیز احتیاج به نقشه‌های دقیقی برای صنعتی کردن کشور و اتخاذ تکنیک جدید در زراعت و صناعت خود داریم و لازم است هر چه زودتر با در

نظر گرفتن مقدمات خود از حیث منابع و نفقات به این کار عظیم دست زنیم». (۳۴)

در بهمن ۱۳۲۳، پس از آنکه میلسپو عزل شد نفیسی در مقاله مفصلی در پند که در اطلاعات هم منتشر شد، دلایل لزوم تأسیس وزارت اقتصاد را مطرح می‌کند و پس از بررسی مشکلات زندگی و بحث درباره اینکه ایران صادراتی ندارد، در صورتی که احتیاج به واردات دارد و شورای اقتصاد که او هم عضو آن بود، نمی‌تواند اصلاحات لازم را انجام دهد، او پیشنهاد تأسیس وزارت اقتصاد ملی را مطرح می‌کند، زیرا وزارت اقتصاد ملی می‌توانست بر کلیه مسائل اقتصادی احاطه داشته باشد. (۳۵) گفتی است که بالاخره وزارت اقتصاد ملی در زمان نخست‌وزیری ابراهیم حکیمی در ۱۳۲۶ تشکیل شد.

تا جایی که شخصیت و خلیقات نفیسی را از طریق خاطراتش می‌شناسیم، او سخت‌گیر، مغرور و رک‌گو بود. ابتهاج هم تندخو، عصبانی، لجوج و سرسخت توصیف شده است. (۳۶) ولی به نظر می‌رسد که نفیسی در برخورد با مسائل شدت وحدت بیشتری از خود نشان می‌دهد، چنانکه بعد از انفصال از کار در ۱۳۲۹ نفیسی از قبول هر پست دیگری استنکاف کرد، در صورتی که ابتهاج سفارت فرانسه را پذیرفت.

نظر این دو نسبت به همدیگر نیز همین تفاوت را نشان می‌دهد. ابتهاج نفیسی را تحصیلکرده، دقیق و با وجدان می‌دانست. در مورد وزارت دارایی و اتهاماتی که به نفیسی زده شد، هم در مجلس و هم در خاطراتش دفاع می‌کند و درباره نقش نفیسی در سازمان برنامه می‌نویسد، او شایسته‌ترین کس برای تنظیم برنامه بود. (۳۷) نفیسی درباره ابتهاج می‌نویسد: «دوست من ابوالحسن در هر کاری ظاهر را می‌دید و بدون مطالعه تصمیم می‌گرفت» ولی وقتی میلسپو ابتهاج را از ریاست بانک برکنار کرد، (البته این حرکت عبثی بود، چون قانوناً حق این کار را نداشت) نفیسی دفاع جانانه‌ای از ابتهاج کرد و از حمله بر علیه میلسپو خودداری نکرد. (۳۸) ولی بدون شک علی‌رغم دوستی، رقابت بین این دو اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌آمد. ابتهاج در زندگانی حرفه‌ای در مقایسه با نفیسی

موفق‌تر بود. او ۷ سال مدیر بانک ملی و نزدیک به ۴ سال مدیر عامل سازمان برنامه بود، در حالی که نفیسی ۵ ماه وزیر دارایی و کمتر از دو سال مدیر سازمان برنامه و ۶ سال مدیر عامل شرکت بیمه ایران بود. این تفاوت تا حد زیادی مربوط به تفاوت در شخصیت و خصوصیات اخلاقی این دو بود. به نظر می‌رسد که ابتهاج در همهٔ برخوردها ملایم‌تر و سازگارتر نشان می‌داد، چه در رابطه با همکاران و رقبای او و چه با شاه یا با خارجی‌ها. ابتهاج حاضر شد که با آمریکایی‌ها کار کند، در حالی که نفیسی با اکراد دخالت آنها را پذیرفت. البته بین دوره‌ای که نفیسی مسئول سازمان برنامه شد تا زمانی که ابتهاج مدیر عامل گشت ۶ سال فاصله وجود داشت و در این مدت دخالت فعال آمریکایی‌ها آشکار شده بود.

نفیسی و ابتهاج هر دو متهم بودند به نفع انگلیس‌ها کار می‌کنند که البته هر دو منکر آن هستند. نفیسی که دربارهٔ دخالت‌های انگلیس‌ها مفصل نوشته است، به نکتهٔ بسیار جالب توجهی اشاره دارد که انگلیس‌ها افراد را به دست خود ایرانی‌ها بدنام می‌کردند. ابتهاج در این مورد اظهاری نکرده است، ولی یکی از تجربیات او نمونهٔ خوبی برای اثبات این مدعا است و می‌نویسد از روزی که رئیس بانک ملی شد، بانک شاهی خود را ملزم به رعایت دستور بانک ملی نمی‌دانست و کارشکنی می‌کرد و به ناچار ابتهاج با آن درگیر می‌شد. یکی از کارمندان ایرانی بانک شاهی نامه‌ای به روزنامه نوشت و ابتهاج را متهم به اجنبی‌پرستی کرد و اینکه او عامل انگلیس‌ها است.<sup>(۳۹)</sup> نظر نفیسی در این باره همانطور که می‌توان انتظار داشت، تندتر از ابتهاج است. او معتقد بود که انگلیس‌ها با هر کسی که برای خاطر آنها، به کشورش خیانت نمی‌کند، دشمن آنها است.



یکی از مشخصات ایرانیان حتی رضاشاه و محمدرضاشاه از هر طیف و

طبقه‌ای اعتقاد به توطئه خارجی بخصوص انگلیس است<sup>(۴۰)</sup> که با اسنادی که امروزه به دست آمده شکی برای ما باقی نمی‌گذارد. ولی آنچه جالب توجه است این است که علی‌رغم این سوءظن، سیاسیون ایرانی و حتی شاه با سفرای آن کشور مشورت می‌کردند و نظر می‌خواستند.

نفیسی مانند بسیاری دولتمردان دیگر ایران نسبت به انگلیس‌ها سوءظن داشت. ابتهاج که او را خوب می‌شناخت نوشته است که او از انگلیس‌ها خوشش نمی‌آمد.<sup>(۴۱)</sup> نفیسی در حین کار و بخصوص در دوران بی‌کاریش روش سیاسی آنها را با دقت تجزیه و تحلیل می‌کرد و به نکته جالب توجهی در این باره اشاره دارد که سیاست انگلیس علاوه بر اطلاعاتی که درباره فرد فرد اشخاص برجسته ایران جمع‌آوری می‌کردند، از چندین مرکز مختلف اداره می‌شد: وزارت خارجه، سفارت در تهران، شرکت نفت بخصوص بعد از بسته شدن قنصلگری‌ها و اداره جاسوسی انگلیس. بین سیاستمداران ایرانی بسیاری به داشتن رابطه با انگلیس‌ها متهم شده‌اند، ولی شاید هیچ‌کدام به اندازه نفیسی صدمه این اتهام را نخورده‌اند. وی در جای جای خاطراتش به ریشه‌یابی بدگویی از خودش پرداخته و نتیجه می‌گیرد که اتهام او به دوستی با انگلیس‌ها از ناحیه خود آنها نشأت می‌گرفت. جالب توجه است که اکثر منابع نفیسی را سرسپرده انگلیس‌ها معرفی کرده‌اند، در حالی که او خودش را قربانی آنها می‌داند. به نظر می‌رسد که به جز دکتر مصدق، هیچ‌یک از سیاستمداران ایران طعم صدمه‌ای را که نفیسی از انگلیس‌ها خورده بود را نچشیده باشند.

نفیسی نسبت به آمریکایی‌ها نیز نظر مثبتی نداشت و بر این عقیده بود که ایران محتاج به راهنمایی آنها نیست، بخصوص که به او ثابت شد، چیزی راجع به ایران نمی‌دانند. نفیسی می‌نویسد سرآغاز مداخله آمریکا در ایران از کنفرانس تهران شروع شد که آمریکا برنامه آسیایی خود را ترتیب داد و ایران را برای پایگاه بسط نفوذ خود در آسیای غربی انتخاب کرد. به تشخیص آنها ایران از هر جهت استعداد داشت که اولین مستعمره آمریکایی در مشرق زمین به شمار آید. نتیجه‌گیری او از دیدن آمریکا این بود که ایران نباید تسلیم آمریکا شود، ولی

نمی‌تواند از ارتباط با آنها نیز اجتناب کند و باید حد وسطی برای خود اتخاذ کند. همچنین او می‌نویسد که ایرانی‌ها در آغاز ارتباط با آمریکایی‌ها نمی‌دانستند که هدف اصلی آنها نفت بود و اینکه می‌خواستند این امتیاز به دست خود ایرانی‌ها لغو گردد. تجربه نفیسی در سازمان برنامه هم هدف دخالت آمریکا در امور ایران را برایش ثابت می‌کرد. وقتی نفیسی در سازمان برنامه آغاز به کار کرد، با شخص مرموزی به نام مکس تورنبرگ مواجه شد که بدون داشتن سمت مشخصی در امور آن سازمان شروع به دخالت کرد و نفیسی را نسبت به سیاست آمریکا به شک انداخت. (۴۲) بعداً هم که اصل چهار ترومن مطرح شد، این عقیده او نسبت به اهداف آمریکا بیشتر محسوس شد. (۴۳)

سوءظن او نسبت به این دو قدرت به حدی است که می‌نویسد وقتی طرح او برای سازمان برنامه آماده گشت، مطمئن شد که اگر انگلیس و آمریکا موافق نباشند، این برنامه عملی نمی‌شود، ولی برخلاف انتظار این دو موافق بودند و می‌افزاید در آن تاریخ کسی نمی‌توانست بفهمد که علت مساعد بودن نظر آنها چیست.



از دیگر مزایای این خاطرات روشن شدن رابطه نفیسی با محمدرضا شاه است، رابطه‌ای پیچیده و برای نفیسی دردآور که طی آن بعضی از خصوصیات اخلاقی شاه نیز مشخص می‌گردد و اطلاعات ارزنده‌ای از هر دو شخصیت به دست می‌آید. این دو برای مدت بیست سال با هم در تماس بودند و هر چند تا زمانی که محمدرضا به سلطنت نرسیده بود، نفیسی او را ندیده بود، ولی از طریق برادرش مؤدب نفیسی دربارهٔ ولیعهد چیزهای بسیاری شنیده بود. وقتی نفیسی در کابینهٔ فروغی وزیر دارایی شد، برای اولین بار شاه را ملاقات کرد، با این حال نظر مثبتی نسبت به او نیافت. بعدها که علاء وزیر دربار شد، نفیسی با شاه ملاقات‌های مکرری داشت و چندی هم مشاور شاه می‌شود و می‌نویسد که



از هر دری صحبت می‌کردند. در این دیدارها نوعی محرمیت بین آنها به وجود آمد، ولی نفیسی اذعان می‌دارد که هیچ وقت حس نکرد که شاه نسبت به او صمیمی است. او بعدها نوشت: «هر موقعی که از محضر او دور می‌شدم، از خود می‌پرسیدم آیا هنوز به همان بدبینی سابق هستم یا خیر. جواب می‌دادم نه تنها در بدبینی اولیه پایدار هستم، بلکه در این ملاقات بر شدت آن افزوده شده است». او شاه را به تصویر دریان‌گری نوشته اسکار وایلد<sup>(۴۴)</sup> تشبیه کرده که به مرور که مرتکب اعمال ناشایسته می‌شد، تصویرش تغییر قیافه می‌داد و کریه‌تر می‌شد.

نفیسی خاطراتش را در سال ۱۹۶۹/۱۳۴۸ م به پایان رساند. در آن وقت هنوز زندگانی محمدرضا شاه مورد مطالعه قرار نگرفته بود و شناختی که امروز از او داریم وجود نداشت، مگر تمجید و تملق. در واقع بعد از انقلاب اسلامی، سقوط شاه و برچیده شدن بساط سلطنت بود که مورخین و خاطره‌نویس‌ها توانستند آزادانه به ارزیابی و قضاوت درباره شاه بپردازند. جالب توجه است که آنچه امروزه نوشته شده، با بسیاری از ارزیابی‌های نفیسی همسو است، چنانکه عباس میلانی در کتاب نگاهی به شاه از نوسانات «به راستی شگفت‌آور سلوک او بین سلطانی قاطع و از خود مطمئن و حتی متکبر و رهبری متزلزل و مظنون و محتاج حمایت و هدایت خارجی»<sup>(۴۵)</sup> می‌نویسد. در واقع نفیسی نیز بی‌شک با این توصیف موافقت داشت. او شاه را نسبت به هموطنانش مغرور و نسبت به خارجیان مطیع توصیف کرده بود.

نفیسی خیلی زود به این نکته پی می‌برد که شاه در صدد بود که در همه کارها دخالت داشته باشد و اینکه می‌خواست هر کار مفیدی به نام او تمام شود. ضمناً نفیسی متوجه بود که شاه به مرور در دورویی و تزویر مهارت به دست آورده بود و اطرافیانش را از افراد سفله برمی‌گزید. همچنین درباره تغییر اخلاقش بعد از درگیری با مصدق می‌نویسد که بخصوص با ایرانی‌ها با تحقیر رفتار می‌کرد. توصیف‌هایی که نفیسی ارائه داده بود، بعدها توسط مورخینی که به زندگانی محمدرضا شاه پرداخته‌اند نیز تأیید یا تکرار شده است.

درواقع با انتشار یادداشت‌های اسدالله علم<sup>(۴۶)</sup> که از نزدیکان شاه بود، بسیاری از خصوصیات اخلاقی شاه شناخته شده است که با نظریات نفیسی تطابق دارد. منتهی علم نسبت به شاه بسیار وفادار بود و احساس احترام و علاقه عمیقی نسبت به وی می‌کرد و همیشه درصدد اثبات بزرگی شاه بود و انتقادات خود را با اینکه می‌دانست سال‌ها بعد از حیات<sup>۱</sup> او شاید منتشر گردد، به طور کنایه و با رفع و رجوع می‌نوشت. ویراستار یادداشت‌های علم، دکتر علی‌نقی عالیخانی که علم را به خوبی می‌شناخت، نوشته است که علم متوجه بود که کشور به بیراهه می‌رفت، یک بار در گفتگو با علم از او خواسته بود که شاه را از وضع اقتصادی آگاه کند. علم گفته بود: «این اعلیحضرت دیگر آن اعلیحضرت که تو می‌شناختی نیست و از این سخنان با او نمی‌توان گفت».<sup>(۴۷)</sup>

عالیخانی می‌افزاید که علم همچنان احساس نگرانی می‌کرد. علم یک بار می‌نویسد: «نگرانم و سخت نگرانم».<sup>(۴۸)</sup> در صورتی که نفیسی با اینکه زمانی با شاه نزدیک بود، هیچ‌گاه نسبت به تبحر شاه در سیاست و مملکت‌داری به او اعتقادی نیافت و غرور نفیسی که جزء لاینفک شخصیت وی بود، مانع تملق و چاپلوسی او می‌شد، که شاید هم شاه را آزرده‌خاطر می‌کرد. در حالی که علم برعکس می‌نویسد که از بزرگترین متملقین شاه بود و شاید در واقع راز بقای علم و دوام شغلی همین خصوصیت او بود که حتماً خوش‌آیند شاه به شمار می‌آمد،<sup>(۴۹)</sup> کاری که نفیسی هرگز نکرد. در هر حال خواندن خاطرات نفیسی از جهت شناختی که از کل سیستم و نیز نقش شاه به دست می‌دهد، جالب توجه است. یکی از نکات دیگر خاطرات نفیسی که باید بدان اشاره کرد، مطالبی است که درباره‌ی آغاز دخالت خانواده سلطنتی از جمله برادر شاه شاپور عبدالرضا و اشرف خواهر شاه در امور اقتصادی کشور کرده‌اند.



اگر به طور سطحی به زندگی نفیسی نظری بیافکنیم به این نتیجه خواهیم رسید که او به جز چند موردی که به مناصب دولتی رسید، در کل موفقیتی کسب نکرد. ولی اگر بیشتر دقت کنیم، بخصوص در مقایسه با بسیاری از معاصرین، آنچه نفیسی را متمایز می‌گرداند، ابتکار و تداوم فکرش بود که مسائل و مشکلات را مطالعه می‌کرد و آن را می‌شناخت و به همین سبب دارای برنامه منسجم و مدونی بود، بنابراین اگر نتوانست در عمل آن را به اجرا درآورد و در محیط شغلی بدرخشد، با نوشتن، سخنرانی، تشکیل حزب و انتشار روزنامه سعی کرد جامعه را آگاهی دهد. او احتیاجات جامعه را تحلیل و تفهیم می‌کرد و چشم‌اندازی از آینده کشور بر اساس یک برنامه صحیح و به روز ترویج می‌کرد. اقامت و تحصیل نفیسی در غرب ضمن اینکه وی را نسبت به اوضاع آشفته سیاسی ایران حساس کرد، با این حال او متوجه این امر شد که دولت‌ها در ایران برنامه اجرایی مشخصی نداشتند و مجلس تحت تأثیر فراقسیون‌های متعدد و متلون قرار داشت که به دور اشخاص گرد می‌آمدند و نه بر اساس ایدئولوژی و برنامه خاص آنها. به همین سبب او به نتیجه لزوم تشکیل احزاب سیاسی با برنامه‌های مشخص رسید. از نظر او دو رکن اصلی دموکراسی احزاب سیاسی و مطبوعات آزاد بودند، به همین دلیل چندین بار سعی کرد تا حزب تشکیل دهد و روزنامه منتشر کند و جا دارد که به این جنبه از فعالیت او توجه شود.

اولین اقدام او برای تشکیل حزب در ۱۳۰۰ بود که به همراه عده‌ای از جوانان تحصیلکرده اروپا جمعیت ایران جوان را تشکیل دادند. آقای کاوه بیات جریان مربوط به تشکیل ایران جوان را بر اساس خاطرات دکتر علی‌اکبر سیاسی<sup>(۵۰)</sup> مطالعه کرده است.<sup>(۵۱)</sup> خاطرات نفیسی آنچه را که دکتر سیاسی و بیات گفته‌اند را تکمیل می‌کند.

نفیسی می‌نویسد کمی بعد از تشکیل جمعیت، برای ادامه تحصیل به اروپا رفت و شاید به همین سبب ایران جوان از فعالیت افتاد. بیات نیز نوشته است که اوایل بیشتر فعالیت ایران جوان دادن کنسرت و نمایش بود.<sup>(۵۲)</sup> نفیسی در ۱۳۰۳ به ایران مراجعت می‌کند و با رفقا فعالیت ایران جوان را به صورت یک

حزب از سر می‌گیرد. ریاست آن به دکتر سیاسی واگذار می‌شود. ارگان ایران جوان نشریه‌ای به همین نام بود که امتیاز آن را نفیسی گرفت و مدیر آن را آقای محمد تنکابنی به عهده داشت. اولین شماره ایران جوان در ۵ اسفند ۱۳۰۵ منتشر شد و محل آن واقع در خیابان چراغ برق، کانون ایران جوان بود. نفیسی قبلاً نیز برای روزنامه ایران نو ارگان حزب دموکرات و روزنامه امید (۵۳) مقاله نوشته بود. ولی اکنون مسئولیت انتشار نشریه، نوشتن سر مقاله تحت عنوان یادداشت هفتگی و مقالاتی درباره مسائل اقتصادی مانند سیاست ایران در موضوع تریاک، استقلال گمرکی، تعرفه گمرکی، انحصارات خارجی، فروش خالصجات با او بود. یکی از مهمترین مقالات او درباره راه آهن بود. همچنین جلب نظر نویسندگان و خواننده از مسئولیت‌های او به شمار می‌آمد که در اجرای آن با حدت همیشگی عمل می‌کرد. به طوری که در نشریه اعلان شده است ایران جوان در جهت دو مقصود منتشر می‌شد، ترویج مرام ایران جوان و آگاه نمودن افکار عامه به مصالح عالیة مملکت، ایران جوان ارگان رسمی و ناشر افکار جمعیت ایران جوان بود و نه نماینده افکار یک فرد.

ایران جوان معرف ایدئولوژی قشر تحصیلکرده و روشنفکر آن دوران است. نفیسی و بسیاری از معاصرین بر این عقیده بودند که ایران اگر «بخواهد ترقی کند باید جوان شود و عادات و رسومى را که متکی به خرافات‌اند و با مقتضای امروزه دنیا نیست از خود دور کند». مرام ایران جوان در قسمت سیاسی بر این مبنا قرار داشت: استقرار حکومت پارلمانی و اصول دموکراسی، آزادی‌های انفرادی، آزادی اجتماعات، آزادی نطق، قلم، عقیده، آزادی مطبوعات و استحکام تشکیلات مملکتی. در مسائل اقتصادی طرفدار مالکیت انفرادی، حمایت از دهاقین و خرده مالکین، رفع موانع تجارت، تشویق سرمایه‌های خارجی، احداث راه آهن، بانک، کارخانه و تجدید نظر در قراردادهای تجارتي بود. در مسائل اجتماعی توجه به معارف و توسعه مؤسسات معارفی، اعزام شاگرد به خارج، توجه به امور صحی، تشویق ورزش به خصوص تربیت نسوان از جمله خواسته‌های ایران جوان بود. یکی از موضوع‌های بحث در ایران جوان

مسائل اقتصادی به قلم نفیسی بود. نفیسی نوشت که بدون استقلال اقتصادی استقلال سیاسی ممکن نبود. به همین مناسبت یک ستون از روزنامه به مسائل اقتصادی تخصیص داده شد. علاوه بر آن خلاصه وقایع مهم مملکت، مذاکرات مجلس شورای ملی، مسائل آموزش، اعزام دانشجویان به اروپا و مسائل اخلاقی و مطالب مربوط به زنان نیز مورد توجه این نشریه بود. همچنین از جمله مسائلی که در این روزنامه ترویج می شد، مخالفت با عادات و رسوم قدیم و خرافات بود. ضمناً این نشریه به مسائل صحت، ورزش، اختراعات و اکتشافات جدید به قلم علمای فن نیز می پرداخت. ادبیات، موسیقی و صنعت از دیگر مطالب این روزنامه بود. بعضی از نویسندگان روزنامه مانند محسن رئیس، علی سهیلی، مصطفی قلی بیات، محسن عدل و مشفق کاظمی بودند.

ولی عمر روزنامه ایران جوان بیش از یک سال دوام نیاورد. در کل ۵۲ شماره از آن منتشر شد. آخرین شماره آن در ۲۸ بهمن ۱۳۰۶ منتشر شد. نکته جالب توجه این است که تا این تاریخ شکی در ادامه روزنامه نیست و در این شماره از برنامه ریزی برای آینده نوید می دادند. ولی ایران جوان نه از رضاشاه که به تازگی تاجگذاری کرده بود (اردیبهشت ۱۳۰۵) تعریف می نوشت و حتی به آن اشاره ای نکرد، و نه تملق جزء روش های این روزنامه بود. برعکس به بعضی اقدامات دولت انتقاد هم داشت، که برای رژیم نوپای پهلوی قابل هضم نبود. (۵۴)

نفیسی در خاطراتش توضیح می دهد که اداره پلیس که مسئول سانسور مطبوعات بود، فهرستی ۱۴ نکته ای از آنچه نباید نوشت را تهیه کرد که به قول نفیسی تقریباً آنچه مسائل سیاسی و اجتماعی که عادتاً در یک روزنامه گفتگو می شود، در این چهارده ماده گنجانده شده بود. بنابراین او و رفقا تصمیم گرفتند که انتشار روزنامه را تا انتظار روزهای مساعدتری تعطیل کنند. (۵۵)

جمعیت یا حزب ایران جوان نیز فرصت آغاز فعالیت سیاسی پیدا نکرد. جالب توجه است که حزب برای اولین بار کاندیدیهایی در انتخابات معرفی کردند که به مرام حزب معتقد بودند، نه شخص و فقط ۳۵۰ رأی به دست آوردند. (۵۶)

در مرداد ۱۳۰۶ تیمورتاش وزیر دربار قدرتمند رضاشاه حزب ایران نو را تشکیل داد<sup>(۵۷)</sup> و درصدد برآمد که ایران جوان را با آن ادغام کند. او در جلسه‌ای که در ۶ شهریور در محل ایران جوان تشکیل شد، این را اعلان کرد.<sup>(۵۸)</sup> انتخاب حزب ایران جوان توسط تیمورتاش برای اعلان این تصمیم دولت جالب توجه است و بدون شک به دلیل این است که این حزب نسبت به بقیه احزاب برتری داشت، چون مستقل بود و به شخص خاصی وابسته نبود. نفیسی در یادداشت هفتگی خود نوشت که اعضاء صد نفر بودند و چند روز درباره پیشنهاد ایران نو بحث کردند. «حزب ایران نو توأم شدن با ایران جوان را به خود فوق‌العاده مهم می‌شمارد. برای پیشرفت مرام ایران نو حقیقی لازم است، یعنی کسانی که مفهوم حقیقی تجدد را درک نموده هواخواه آن باشند. در ایران تاکنون تنها جمعیتی که تمام اعضای آن این جنبه را داشته و فهمیده و سنجیده مرامی را قبول نموده، همانا ایران جوان است. از این لحاظ ورود اعضای ایران جوان در ایران نو وثیقه موفقیت است». او در پایان یادداشت هفتگی خود نوشته است که علت تصمیمی که اتخاذ شد در شماره آتیه منتشر خواهد شد.<sup>(۵۹)</sup> با این حال نفیسی در شماره بعدی نوشت به ملاحظاتی نظریات ایران جوان درج نشد. اعضای ایران جوان تصمیم گرفتند که اسم حزب سیاسی را حذف کنند و با تغییر نظام‌نامه از حالت حزب سیاسی خارج شوند و به اعضاء اختیار داده شد به میل خود در تشکلهای سیاسی دیگر شرکت کنند.<sup>(۶۰)</sup> ولی حزب ایران نو هم دوام نیاورد و خیلی زود با مخالفت عده‌ای از روحانیون، وکلای مجلس و نارضایتی رضاشاه منحل شد و به جای آن از نیمه دوم سال ۱۳۰۶ شاخه پارلمانی آن به نام حزب ترقی تشکیل شد که تا ۱۳۱۱ فعال بود. ولی جالب توجه است که نه نفیسی، نه دکتر سیاسی، نه آقای بیات و دیگران توجهی به حزب ترقی نکرده‌اند.<sup>(۶۱)</sup>

حزب ترقی<sup>(۶۲)</sup> با از بین رفتن تیمورتاش از فعالیت افتاد و حزب دیگری هم جایگزین آن نشد. در طول سلطنت رضاشاه مجلس و مطبوعات مهار شدند و مخالفت با او به حداقل رسید. ولی با سقوط رضاشاه فضا مجدداً باز شد،

فعالیت سیاسی از سرگرفته شد و سیاسیون که سال‌ها از ترس سکوت کرده بودند، حالا وارد عرصه سیاسی گشتند و وکلای مجلس و روزنامه‌ها آغاز به فحاشی و جنجال‌آفرینی کردند. کشور در اشغال بیگانگان بود که هر یک دنبال منافع خود در آن بودند و فعالیت‌های سیاسی جهت‌دار بود و استقلال عملی که نفیسی در پی آن بود، در نهایت غیرممکن به نظر می‌آمد.



نفیسی همیشه به حزب اهمیت می‌داد، همانطور که بلافاصله پس از سقوط رضاشاه به فروغی پیشنهاد تشکیل حزبی به نام آزادی را داد که البته به جایی نرسید. ولی قبل از پایان جنگ (که در اروپا در اردیبهشت ۱۳۲۴ پایان یافت) نفیسی بالاخره حزبی به نام حزب کار راه انداخت. نفیسی در مرداد ۱۳۲۳ که حزب تشکیل شد نوشت: «دستگاهی که بتواند میزان سنجش اراده ملی و ناظر در اطاعت از اداره ملی باشد، در حکومت دموکراسی منحصر به حزب است. بدون حزب حکومت دموکراسی تبدیل به هرچ و مرج می‌شود و به کلی استقلال کشور و هستی افراد را از بین می‌برد. اگر در حکومت دموکراسی حزب نباشد، زمامداران کشور فاقد نقطه اتکاء یا تکیه گاهی هستند که بدون آن هیچ فعالیتی ممکن نمی‌شود. ارشمیدس عالم یونان می‌گفت: یک تکیه‌گاه به من بدهید تا کره زمین را بلند کنم.» (۶۳)

برای تشکیل حزب کار، نفیسی به سراغ افراد جوان و تحصیلکرده رفت که در خاطراتش آن را شرح می‌دهد. مرامنامه حزب در ۴۰ اصل در چندین شماره روزنامه پند، ارگان حزب کار منتشر شد. (۶۴) حزب معتقد به استقلال، حاکمیت و آبادانی ایران بود و اینکه ایران باید به دست ایرانی اداره شود. دفاع ملی اولین وظیفه هر ایرانی بود. همچنین حامی دوستی با دول دنیا بخصوص دول متفق و همسایه، حکومت پادشاهی مشروطه در سایه حقوق و آزادی افراد و کار که اساس سازمان اقتصادی و اجتماعی کشور بود. حزب که معتقد بود که هر فرد

باید کار کند و از این دسترنج سهمیه خود را از ثروت‌های موجود تحصیل نماید. دولت موظف بود برای هر فردی که خود وسیله معاش نداشت، کار فراهم کند و اگر نخواست مداخل معیشت او را تأمین نماید. تملک ثروت مشروع نبود، مگر اینکه از طریق کار باشد، یا در نتیجه کار تحصیل شده باشد. هیچ طبقه‌بندی و امتیاز حقوقی در کشور وجود نخواهد داشت، مگر اساس و بنیان آن روی کار باشد. حزب کار اجرای این مرام را از راه مسالمت‌آمیز تعقیب خواهد کرد و نه انقلاب.

همزمان نفیسی امتیاز روزنامه پند را گرفت و به عنوان ارگان حزب کار آن را منتشر کرد. نکته جالب توجه این است که در مرداد ۱۳۲۱ در کابینه قوام‌السلطنه، به ابتکار نفیسی ایجاد وزارت کار و اقتصاد طرح شد، ولی وکلایی که با او مخالف بودند، مدعی شدند که تا زمانی که لایحه تشکیل وزارتخانه جدید از مجلس نگذشته بود تأمل کنند. در هر حال نفیسی پستی در کابینه نگرفت، ولی منصرف نشد و اکنون با تشکیل حزب کار و روزنامه پند همان فکر را دنبال می‌کرد و بر لزوم تشکیل وزارت اقتصاد ملی پافشاری می‌کرد. در واقع طرح قبلی او که تشکیل وزارت کار و اقتصاد بود، اکنون به این صورت پیاده می‌شد. حزب کار و روزنامه پند هر دو وسیله مناسبی برای بحث پیرامون مسائل اقتصادی بودند و اهداف او را بازگو می‌کردند. واضح است که اهداف کار و پند نسبت به ایران جوان بر حسب ضرورت و نیازهای جدید تغییر کرده بود، ولی در اصل همان آرمان‌های اولیه را دنبال می‌کرد. بیست سال گذشته بود و اکنون نفیسی با تجربه و شناخت عمیق‌تر و هدفمندتر مسائل را به بحث گذاشت. جنگ در شرف پایان راه خود بود و ایران نیاز به برنامه‌های اساسی و عملی داشت و لازم بود که در آن باره بحث و گفتگو انجام گیرد و برنامه‌ریزی شود.

او معتقد بود که روزنامه بهترین محرک افکار عمومی بود و وظیفه مهمی در بهبود اوضاع کنونی ایران داشت. «مسلك ما این خواهد بود که در کلیه اموری که با زندگانی اجتماعی تماس دارد، وارد بحث و مطالعه شویم و افکار عامه و پیشوایان و زمامداران را به حقایق امور و به آنچه صلاح کشور است واقف



سازیم. ما در نگارشات خود رویه استدلال و منطق را پیش خواهیم گرفت و سعی خواهیم کرد از طریق نفوذ کلمه و قوت استدلال دیگران را با خود همفکر کنیم. رویه ما پند دادن است و به همین مناسبت اسم پند را برای خود انتخاب کردیم. روزنامه ما هیچ وقت وسیله اعمال غرض و تصفیه حساب‌های خصوصی نخواهد بود... شعار ما در روزنامه‌نویسی این خواهد بود که حقیقت را بگوییم، تمام حقیقت را بگوییم و جز حقیقت هیچ نگوییم» (۶۵) ولی در واقع مخاطبین پند عامه مردم نبودند. روزنامه مرتباً مرامنامه حزب را تفسیر می‌کرد. مقالات و انتخاب موضوعات بیشتر در جهت راهنمایی و ائتلافی سطح فرهنگ طبقه حاکمه و مسئولین امور و روشنفکران بود و نه عامه مردم. روزنامه پند توجه خاصی به مسئله کار و کارگر و قانون کار مبذول می‌داشت. از مقالات مفصلی که به شیوه مسلسل توسط محمد ماجدی از کارمندان شرکت بیمه نوشته می‌شد، موضوع آن مسائل مربوط به کار و کارگر و قانون کار بود. ماجدی توضیح می‌دهد قانون کار که در طی یک ماه توسط وزارت پیشه و هنر تهیه و به مجلس پیشنهاد شد، دارای نواقصی بود که می‌بایست رفع شود و روزنامه پند پیشنهادهای برای تصحیح این قانون می‌دهد. حزب کار در مورد مالکیت ارضی نیز برنامه قاطعی داشت: «مالکیت زمین مزروعی را نمی‌توان برای افرادی که مباشر و مستقیماً به امور کشاورزی اشتغال ندارند، به رسمیت بشناسند». سپس این مسئله را توضیح می‌دهد و نتیجه می‌گیرد که حزب کار کسی را مالک می‌شناسد که از زمین خود مستقیماً بهره‌برداری نموده و ضامن عمران و آبادی ملک باشد و البته برای سرپرستی زمین‌هایی که به این ترتیب بین دهقانان تقسیم می‌شود، تشکیلاتی برقرار خواهد شد. (۶۶) ولی به طور کل روزنامه پند و حزب کار کمتر به مسئله کشاورزی می‌پردازند. هر چند در این روزنامه اشاراتی به عقب‌ماندگی کشاورزی شده بود، ولی جزء بحث‌های اصلی به شمار نمی‌آید.

انتخاب نام کار برای حزب جالب توجه است و این سؤال را برمی‌انگیزد که آیا نام حزب کار با حزب توده که در مهرماه ۱۳۲۰ تشکیل شد و خود را حامی کارگران، دهقانان، پیشه‌وران و روشنفکران معرفی کرد رقابت نداشت. حزب

توده سال بعد اولین کنفرانس ایالتی را پس از تشکیل این حزب و نخستین کنگره حزب را در دهم مرداد ۱۳۲۳، مقارن تشکیل حزب کار در تهران برپا کرد. البته جزییاتی که درباره حزب توده از طریق اسناد و خاطرات اعضای آن مانند ایرج اسکندری و خلیل ملکی و دیگران گزارش شده است، در آن زمان کاملاً روشن نبود،<sup>(۶۷)</sup> ولی البته بحث و موضوع کمونیسم در ایران شناخته شده بود. سرنوشت ۵۳ نفر که در ۱۳۱۶ به جرم فعالیت سیاسی، تشکیل حوزه‌های نیمه مخفی و بحث پیرامون منشور حزب اشتراکی کمونیسم و راه‌اندازی اعتصاب به زندان افتادند، نیز برکسی پوشیده نبود.<sup>(۶۸)</sup> تشکیل حزب توده توسط بعضی از این ۵۳ نفر که بعد از سقوط رضاشاه آزاد شدند انجام گرفت.<sup>(۶۹)</sup> انتشار روزنامه مردم ارگان حزب توده و عملکرد وکلای هشت‌گانه حزب در مجلس چهاردهم که در اسفند ۱۳۲۲ افتتاح شد، نیز کاملاً واضح و موجب نگرانی می‌شد.

رضا رادمنش از اعضای حزب توده در مقاله‌ای نوشت که «ماهیت واقعی حزب توده ایران از همان روزهای نخست تشکیل حزب، بر هیأت حاکمه پوشیده نماند. اکثریت مطلق مؤسسين حزب توده ایران امتحان وفاداری [را] به طبقه کارگر در زندان‌ها و تبعیدگاه‌های رضاشاهی داده بودند و به همین سبب گردانندگان حکومت ایران که از این واقعت اطلاع داشتند از همان آغاز تأسیس حزب توده ایران به ماهیت انقلابی آن پی برده تمام نیروی خود را در جهت عقیم گذاشتن فعالیت این حزب به کار بستند».<sup>(۷۰)</sup>

فخرالدین عظیمی که این دوره را مطالعه کرده است، نیز به قدرت جاذبه حزب توده اشاره دارد و می‌نویسد که حزب توده دارای سازماندهی کارآمدی بود و فراکسیون آن در مجلس فعال و با دستگاه تبلیغاتی وسیع باعث نگرانی ثروتمندان و مقاومت کارفرمایان در برابر حزب می‌شد. بخصوص که حزب در مظان اتهام همراهی با شوروی قرار داشت. عظیمی می‌افزاید کارفرمایان برای حفظ منافع خود به آداب و رسوم سنتی، اعتقادات مذهبی و عرق وطن‌پرستی توسل جستند و منکر خواسته‌ها و نیازهای کارگران شدند.<sup>(۷۱)</sup>

بنابراین می‌توان تصور کرد که نفیسی نام کار را برای حزبش عمداً انتخاب کرد. هدف او این بود که حزبی داشته باشد، بدون ارتباط با نگاه بین‌المللی کمونیسم و بدون هدف انقلابی بودن و مستقل از اهداف شوروی، ولی با همان آرمان‌های حزب توده و بخصوص با تأکید بر مسائل کارگری و اقتصادی. او در شماره ۴۹ پند نوشت: «ایران نباید پیشقدم افکار مایخولیایی بین‌المللی شود و استقلال خود را حقیر شمارد. آن ملتی که استقلال ندارد، هیچ ندارد.» (۷۲)

نکته جالب توجه این است که مصطفی فاتح از کارمندان شرکت نفت که نفیسی در جای جای خاطراتش از او به عنوان دشمنش نام می‌برد، برای حزب توده امتیاز روزنامه مردم را گرفت که با پول شرکت نفت راه‌اندازی شد. روس‌ها هم کاغذ آن را تأمین کردند. (۷۳) ایرج اسکندری در خاطراتش می‌گوید در روزنامه مردم حملات سختی علیه نفیسی وزیر دارایی سابق می‌کردند که در واقع حمله علیه انگلیس‌ها بود و اضافه می‌کند که «به مذاق شرکت نفت نبود». باید یادآور شد که هنگامی که نفیسی وزیر دارایی بود متهم شد که به نفع انگلیس‌ها نرخ ارز را تعیین کرده است که همین باعث تورم شده بود. همانطور که قبلاً ذکر شد نفیسی در خاطراتش بارها به سیاست پر پیچ‌وخم و فریب‌کارانه انگلیس اشاره دارد. آیا در سال ۱۳۲۳ که مورد حمله روزنامه مردم قرار گرفت، از ارتباط حزب توده و انگلیس خبر داشت. می‌دانیم که در خاطراتش که تقریباً بیست سال بعد نوشت این رابطه را به خوبی توضیح می‌دهد. ولی ضمناً واضح است که او در ۱۳۲۳ هم از مسائل پشت پرده آنها باخبر بود. او در مقاله‌ای در پند به عنوان «من و ستون پنجم» چنین نوشت: «آقای مصطفی فاتح صدیق‌ترین و قدیمی‌ترین مستخدمین شرکت نفت (همان شرکتی که می‌گویند برای خاطر او من به وطنم خیانت کردم)... قهرمان تبلیغ خیانت من است... یک روز صبح از خواب برخاستم و به قدری در خودش وطن‌پرستی یافت که منافع شخصی... و منافع مخدوم دیرینه خود یعنی شرکت نفت را که به قول عموم استفاده برنده عمده بود، زیر پا گذاشت و آن روز تمام قوا و اوقات خود را صرف نمود و از جیب خود پول خرج کرد، برای اینکه خیانت من را به ملت ایران ثابت کند.» (۷۴)

فقط روزنامه مردم نبود که به نفیسی می‌تاخت. روزنامه رعد امروز که توسط سیدضیاءالدین طباطبایی و مظفر فیروز منتشر می‌شد، نیز از او بد می‌گفتند. رابطه نفیسی با سیدضیاءالدین ابهام‌آمیز است. نفیسی مدت‌ها پس از تبعید سیدضیاء با او در تماس بود، در دوره جنگ که سفری به مصر و بیت‌المقدس داشت بنا به خواست شاه با او ملاقات کرد که در خاطراتش آن را شرح داده است. او پس از مراجعت سید به ایران، مدتی به او نزدیک شد، ولی این رابطه دوام نیافت و ظاهراً به دشمنی بدل گشت، همچنانکه نفیسی می‌نویسد در روزنامه رعد امروز که سیدضیاء با مظفر فیروز در آن با هم همکاری داشتند، به او حمله کردند. البته نفیسی این حملات را به دشمنی انگلیس‌ها نسبت می‌دهد. باید پرسید علت حمله روزنامه مردم علیه نفیسی چیست. به احتمال زیاد برای ردگم کردن بود، چون این حزب توده بود که کمک مالی از انگلیس دریافت می‌کرد، بنابر این با متهم کردن نفیسی توجه را از حزب توده به سوی نفیسی معطوف می‌کرد، یا شاید حمله به این دلیل بود که حزب توده حزب کار را رقیب خطرناک خود می‌دید و درصدد تخریب مؤسس آن برآمد. نکته سؤال برانگیز این است که نفیسی هم از جانب سیدضیاءالدین طباطبایی و مظفر فیروز که روزنامه رعد امروز را منتشر می‌کردند که ارتجاعی و هوادار انگلیس محسوب می‌شدند و هم از جانب حزب توده که حامی زحمتکشان و متمایل به سیاست شوروی بود، با این حال از انگلیس‌ها پول دریافت می‌کرد، مورد حمله و اتهام قرار می‌گرفت. آیا دلیل آن این نبود که چون نفیسی واقعاً شخصی مستقل و مؤثر بود، از هر دو طرف مورد حمله قرار داشت.



حزب کار و روزنامه پندکلاً یک سال دوام آوردند. فعالیت حزب از جلسات سخنرانی ماهیانه در کانون حزب کار (واقع در خیابان اکباتان کوچه جلال‌الدوله) فراتر نرفت و هر دو همراه با روزنامه پند در مرداد ۱۳۲۴ تعطیل شدند. نفیسی

در آخرین شماره آن نوشت که «روزنامه را برای رفع نواقصی موقتاً تعطیل می‌کند. ولی از سیاست کناره‌گیری نمی‌کند و [خود را] مغلوب حس نمی‌کند و به آینده ایران هم امیدوار است و افزود که برنامه سفر اروپا [را در پیش] دارد تا فکر و تحول عقاید اهالی سایر کشورها که در نتیجه جنگ حاصل شده را مطالعه کند و ببیند «دنیا به کدام سو می‌رود و برای اینکه ما از قافله عقب نمانیم، چگونه باید طرز کار و روحیات و عادات و رسوم خود را اصلاح کنیم...» (۷۵)

هرچند نفیسی در اینجا اظهار رضایت می‌کرد که پند تأثیرگذار بوده، ولی واضح است که نه حزب کار و نه روزنامه پند آرزوهای بنیان‌گذارانشان را برآورده نکرده‌اند. حملاتی که نفیسی هدف قرار داشت، هرگونه موفقیتی در عرصه سیاسی را به روی او می‌بست. اگر مرامنامه و اهداف حزب کار را دقیقاً و منصفانه مطالعه کنیم، متوجه خواهیم شد که امکان بالقوه یک حزب موفق را داشت. ولی اتهامات زیانبار علیه نفیسی مانع اصلی پیشرفت هرگونه ابتکاری از جانب او بود. باید افزود که صحنه سیاسی ایران هیچ وقت زمینه مساعدی برای رشد و توسعه حزب نبود و اگر حزب توده دوام آورد، وابستگی این حزب به یک سیستم بین‌المللی و کسب حمایت از شوروی بود که موجب ادامه حیات آن شد.

روزنامه پند هم با همان مشکلات حزب کار مواجه بود، فقط ۵۰ شماره آن منتشر شد و متأسفانه فرصتی برای شکوفایی نیافت. سطح مقالات آن از ارزش بالایی برخوردار بودند و اطلاعات مفیدی از مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشور در سال‌های پایانی جنگ جهانی را مطرح می‌کردند، اصلاحات نوینی را برای کشور پیشنهاد می‌شد، مشکلات را تحلیل می‌کرد و برای آن چاره‌یابی داشت. پند تند و جنجالی نبود، ولی از انتقاد کوتاه‌نمی‌آمد و احتمالاً مقالات آن انعکاس مثبتی در جامعه داشتند. ولی نفیسی در موقعیتی قرار نداشت که پیشنهاداتش در جامعه به اجرا درآیند. چنانکه شورای اقتصاد که به توصیه نفیسی و عده‌ای تشکیل شد (۷۶) با حملات دکتر مصدق علیه او از هم پاشید. ولی گفتنی است که وزارت اقتصاد ملی که نفیسی از سال ۱۳۲۳ در پند

آن را توصیه می‌کرد، در سال ۱۳۲۶ بالاخره در کابینه حکیمی تأیید شد. نوشتن سرمقاله تحت عنوان گفتار روز و نیز مسائل اقتصادی از وظایف نفیسی بود. بعضی از دیگر نویسندگان روزنامه حمید نیرنوری، دکتر صادق مقدم، احمد قزلباش، مهندس بنی‌هاشم، مهدی حائری، احمد آهی، ذبیح بهروز، محمد مقدم، دکتر طراز، ابوالقاسم آزاد مراغه و مهندس کیقبادی بودند. رمان «بی‌خانمان» اثر هکتور مالو نویسنده فرانسوی به طور پاورقی توسط نصرالله وثیق ترجمه می‌شد. دکتر صادق مقدم نیز مقالاتی درباره آب‌های ایران از نظر بهداشت می‌نوشت که حاوی مطالب جالب توجهی می‌باشد. همانطور که قبلاً اشاره شد، مسائل مربوط به امور کار و کارگری را محمد ماجدی می‌نوشت. پند ترجمه‌های خوبی از روزنامه‌های اروپایی و آمریکایی داشت و بعضی از سخنرانی‌های ماهیانه حزب کار را هم در آن منتشر می‌کرد. یکی از نویسندگان روزنامه پند که بعدها بسیار معروف شد، منوچهر بزرگمهر بود. (۷۷) او ستونی تحت عنوان مرقعات به امضای صاحب دل داشت. این مقالات در ۱۳۲۴ به صورت کتابی با عنوان مرقعات صاحب دل منتشر شد. (۷۸) مطالبی که بزرگمهر در پند تحت عنوان مرقعات می‌نوشت، به سبک و سیاق اندرزنانه‌های قدیم بود. مجموعه‌ای از داستان‌های طنزآمیز و آموزنده همراه با شعر و استدلال فلسفی با تمرکز بر مسائل روز جهانی و ایران بود. موضوعات مرقعات خواندنی و قابل تأمل بود و بی‌شک خوانندگان بسیاری داشت که بعداً بصورت کتاب چاپ شد. بزرگمهر (۷۹) مانند نفیسی با دوراندیشی به آتیه ایران می‌نگریست که پس از جنگ چه باید کرد. افکار نفیسی که در خاطرات وی منعکس است، به نوعی در مرقعات توسط بزرگمهر با تمثیل و حکم بیان شده است و نشان می‌دهد هر دو در بسیاری از مسائل با هم همفکر بودند. استعمار غرب، شرایط سخت ایران، افکار عمومی، اهمیت کار، حقیقت‌ایرانیان، وظیفه روشنفکران، نگرانی از آینده، تکلیف ملل کوچک، نابخردی سیاسیون ایران بعضی از مطالبی بودند که در مرقعات منتشر می‌شدند و نفیسی در جای جای خاطرات و مقالاتش که در روزنامه پند منتشر می‌شد نیز به این مسائل می‌پردازد.

همانطور که اشاره شد پند دوام نیاورد، ولی نفیسی امیدش را از دست نداد. در برابر همه ناملازمات و عدم موفقیت‌ها ناامید نشد و استقامت کرد و چون واقعاً به اهمیت هدایت افکار و آگاهی بخشی از مردم عقیده داشت، دست از این کار نکشید و از لزوم یک روزنامه وزین و آموزنده روگردان نشد. او در سال ۱۳۳۴ در خاطراتش نوشت، دوباره روزنامه پند را راه خواهد انداخت، ولی احتمالاً این کار انجام نشد، چون پس از این اشاره‌ای به آن نکرده است.<sup>(۸۰)</sup>

ولی در همان سال شرکت سپند را تأسیس کرد. او می‌نویسد که این شرکت یک دفتر مشاوره‌ای بود که سه شعبه داشت: حقوقی، بازرگانی و اقتصادی و مهندسی. انتخاب نام سپند را هم توضیح می‌دهد که دو دلیل داشت، اول اینکه ماه سپند آخرین ماه سال بود و از همان ماه بوی بهار به مشام می‌خورد و تمام طبیعت از خواب زمستانی بیدار می‌شد. دوم اینکه دفتر فنی با داشتن سه شعبه، سه نوع راهنمایی می‌کرد. یعنی سه پند می‌داد.

امیدواری نفیسی حدی نداشت، چنانکه در ۱۳۴۰ بار دیگر به فکر انتشار نشریه‌ای شبیه به مجله *ایکونومیست*<sup>۱</sup> انگلیس افتاد. این مجله اخبار خارجی، داخلی، بین‌المللی، سیاسی، اقتصادی و علمی را منتشر می‌کرد و ارتباط بین این موضوعات را به بحث می‌گذاشت. اما دیگران نفیسی را از این کار منصرف کردند، چون با سازمان امنیت سروکار می‌یافت، بنابراین موفق نمی‌شد. ولی همین امر نه تنها نشانه انسجام فکر مثبت اوست، بلکه دال بر سرسختی او نیز بود.





## پایان سخن

نفیسی طی عمری طولانی با افراد زیادی در تماس و ارتباط قرار گرفت و با آنها کار کرد، او به دلایلی ارتباطاتش را از دست داد، اما مجدد آنها را از سر گرفت. شرایط دگرگون شده بود و در آن میان نفیسی با شخصیت پیچیده‌ای که حاوی ارزش‌های اخلاقی والایی بود، از مصالح کشور دست برنمی‌داشت، ولی رقیبان بسیاری در این بین بودند و دشمنان همچنان در کمین. او بارها با هنجارهای سیاسی رو به رو شد، بنابراین ناچار جلای وطن کرد، اما مجدد بازگشت و به کارش ادامه داد و پا پس نکشید.

در آغاز این فصل این پرسش را مطرح کردیم که چرا شخصیتی فرهیخته، با معلومات و تخصص در حقوق و اقتصاد مدرن، سخت‌کوش و وطن‌پرست نه تنها پیشرفتی نکرد که مورد حمله و انتقاد قرار گرفت و به کناری رانده شد. جوابی که خود او می‌دهد، این است که انگلیس‌ها مانعش بودند و اینکه هیچ وقت در موقعیتی قرار نداشت بتواند به طور مستقل کاری انجام دهد و بخصوص تأکید داشت که اراده شاه مافوق اراده انگلیس‌ها و ایادی آنها بود. اصولاً دولت ایران در طول دوران پهلوی قادر نبود که سیاستی مستقل از سلطه شوروی، انگلیس و آمریکا را به اجرا درآورد. شاید تنها رجلی را که می‌توان از لحاظ استقلال عمل مشابه نفیسی دانست مصدق بود. ولی مصدق لااقل از طریق آنچه نفیسی «عوام‌فریبی» می‌نامد حمایت مردم را داشت و توانست چند

صبحی دوام بیاورد، ولی نفیسی این ارتباط را نداشت. حتی مخاطبان نشریاتی را که او منتشر می‌کرد، محدود به گروه کوچکی از تحصیلکردگان و روشنفکران بود که نفوذی در بین مردم نداشتند.

در پایان باید به نکته‌ای اشاره شود که نمونه دیگری است از شخصیت قوی، مبارز و شاهد افکار منسجم و پیگیر او است که علی‌رغم همه شکست‌هایش همیشه در صدد یافتن راه حلی بود.

نفیسی در ۱۳۵۱ ش / ۱۹۷۲ م پس از چند سال که از نوشتن خاطراتش گذشت، کتاب دیگری تحت عنوان «پیشنهاداتی برای اصلاح سازمان‌های سیاسی کشور ایران» نوشت. در واقع این یک نوع قانون اساسی است که بر مبنای مطالعاتش آن را به رشته تحریر درآورده است. او می‌نویسد: «بساط شاهنشاهی ایران تا مدت کوتاهی دیگر دوام نخواهد یافت و با انقراض آن شاید فرصتی برای اشخاص متفکر و میهن دوست پیدا شود که بتوانند به جای سازمان سرنگون شده سازمان جدیدی برپا سازند».

نفیسی در آن وقت ۷۵ سال داشت و مدت‌ها بود که فقط چند هفته‌ای از سال به ایران می‌آمد، ولی واضح است که قلبش برای وطنش می‌تپید. در این کتاب هم بعد از توصیف شرایط اسفبار و انحطاط کشور که در آغاز خاطرات هم نوشت، به دنبال راه چاره است.

سازمانی که او جهت اداره امور کشور پیشنهاد می‌کند، شامل این تشکیلات بود که هر کدام را توضیح می‌دهد.

رئیس دولت

قوه مقننه

قوه قضاییه

سازمان‌های رابط بین قوه مجریه و قوه مقننه

سیاست اقتصادی

طرز تجدیدنظر در قوانین اساسی

او در اردیبهشت ۱۳۵۱ در پایان این مجلد نوشت: «ما در اینجا مطالعات

خود را راجع به قانون اساسی - که به نظر ما تأمین منافع کشور ایران را در زمان حاضر می‌نماید - خاتمه می‌دهیم. قبل از ختم کلام بی‌مناسبت نمی‌دانم [که] بار دیگر تکرار کنم که ایران احتیاج به رئیس دولت مقتدر و عاقل و وطن دوست دارد، با این قید که در انجام این وظیفه، هیچ نوع جاه‌طلبی و هیچ نوع تعقیب منافع شخصی را در نظر نداشته و یگانه هدف او تأمین مصالح عمومی کشور و سعادت ایرانیان باشد. چون هیچ فرد [ی] مبرّا از خبط و خطا نیست. ما سازمان‌هایی [را] پیشنهاد کردیم که در واقع دو طرف رئیس دولت حایل باشد و نگذارد او از راه راست منحرف شود. ولی در ضمن این سازمان مانع نخواهد بود که او به وظایف خود عمل کند و مسئولیتی را که در مقابل ملت ایران دارد، به بهانه وجود موانع از خود سلب کند».



## یادداشت‌های مقدمه

۱. جلد اول خاطرات نفیسی درباره تاریخ ایران از سلطنت ناصرالدین‌شاه تا آغاز مشروطیت است، جلد دوم تاریخ دوره مشروطه و سلطنت احمدشاه است و جلد یازدهم این مجموعه که عنوان آن «تدابیری چند برای پاینده ماندن ایران» می‌باشد منتشر نشدند.

2. K. Dadkhah "The Iranian Economy during the Second World War: The Devaluation Controversy". *Middle Eastern Studies*, 10 Oct. 2016, Vol. 37, No 2, April 2001 pp 181-198.

۳. او در مقاله‌ای تحت عنوان «من و ستون پنجم» در روزنامه پند نوشت: «ستون پنجم لکه‌ای را که قابل شستن نیست به دامان من زد و از آن روز مراقب است که هیچ وقت رنگ این لک پاک نشود. روزنامه پند، شماره ۸، ۹ مهر ۱۳۲۳.

4. *L'Impot et la vie économique et sociale en Perse*, Paris, 1924.

ما توانستیم یک نسخه از این رساله را که در سال ۱۳۰۳ در پاریس چاپ شده بود - ظاهراً رساله‌های دکتری در فرانسه منتشر می‌گشتند - را در کتابخانه دانشگاه SOAS در لندن بیابیم.

۵. نفیسی، حسن، زندگی گران، تهران، ۱۳۲۱.

کتاب زندگی گران و بعضی سرمقاله‌های روزنامه پند همراه خاطرات وی در این مجموعه منتشر شده‌اند، چون نه تنها شناخت بهتری از شخصیت نفیسی به دست می‌دهند، بلکه شرایط اقتصادی کشور را در سال‌های بحرانی جنگ جهانی دوم و مسائل مربوطه را روشن می‌کنند.

۶. ایران جوان، شماره ۷، ۱۹ فروردین ۱۳۰۶.

۷. در تماشاخانه اصفهان، گفت‌وگو با ارحام صدر، به کوشش ژوان فوکاسیان، تهران ۱۳۹۳.

صص ۱۷۷-۱۷۲.

اطلاعات مربوط به مهمانسرای شاه عباس در نوروز ۱۳۴۷ منتشر شد که ضمیمه خاطرات است.

۸. روزنامه ایران جوان، شماره ۵۱، ۲۱ بهمن ۱۳۰۶.

۹. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۳۰۵، ۴ اردیبهشت ۱۳۲۰.

۱۰. همان، شماره ۱۳۰۷، ۶ اردیبهشت ۱۳۱۰.

۱۱. ایران جوان، شماره ۴۴، ۲ دی ۱۳۰۶.

۱۲. نفیسی، زندگی گران، ص ۱۱۸.

۱۳. مبارزه با تریاک در راستای یکی از برنامه‌های جامعه ملل بود که سعی داشت جلوی کشت، صدور و استفاده از تریاک را بگیرد و این امر برای ایران مسئله‌ساز بود، زیرا یکی از صادرات مهم ایران محسوب می‌شد. نفیسی چندین مقاله مفصل در روزنامه ایران جوان درباره عقیده کمیسیون تحقیق جامعه ملل راجع به تریاک در ایران نوشت.

ایران جوان، شماره ۱، ۵ اسفند ۱۳۰۵.

۱۴. نفیسی مأموریت میلسپو را نه تنها مفید نمی‌دانست که تصدی او را برای امور اقتصادی ایران مضر تشخیص داده بود. او با مأموریت اول او مخالف نبود، ولی میلسپو از دوم آبان ۱۳۲۱ برای بار دوم به خواست انگلیس‌ها به استخدام دولت ایران درآمد و در مدت دو سال و چند ماهی که به ریاست کل دارایی منصوب بود اختیارات بسیار گسترده‌ای به او تفویض شد. ولی وضع اقتصادی رو به وخامت رفت و سیاست‌های نادرست او در سال ۱۳۲۳ مورد اعتراض قرار گرفت. نفیسی در پند به مبارزه سرسختانه با میلسپو مبادرت ورزید و یک‌یک اشتباهاتش را برشمرد و چون او متخصص اقتصاد بود استدلالش جنبه کارشناسانه داشت و مؤثر بود.

۱۵. نفیسی در خاطراتش می‌نویسد، در دوره نخست‌وزیری سهیلی در اواخر ۱۳۲۱ برای حضور در کنفرانس MESC، برای تأمین احتیاجات شرق نزدیک که در قاهره تشکیل شد اعزام شد. نکته‌ای که او شرح می‌دهد از این جهت جالب توجه است که نوعی بخل یا جهالت از طرف میلسپو را نشان می‌دهد و می‌نویسد کشورها می‌بایست احتیاجاتشان درباره موادی از قبیل قند، چای، گندم، لاستیک اتومبیل و کامیون، مواد شیمیایی و غیره را اطلاع دهند تا متفقین با در نظر گرفتن امکانات و احتیاجات سایر کشورها آنها را تأمین کنند. نفیسی متوجه می‌شود که میلسپو احتیاجات ایران را به بهانه اینکه اداره پخش قابل اعتماد نبود، خیلی کمتر از وضعیت گزارش کرده بود.

۱۶. مسئله نفت شمال اشکال بزرگی ایجاد کرد. در ۱۳۲۳ دولت ساعد به بررسی تقاضای شرکت‌های نفتی آمریکا و انگلیس مشغول بود که با تقاضای مشابهی از جانب شوروی مواجه شد که توسط معاون کمیسر امور خارجی شوروی، کافتارادزه مطرح شد. روس‌ها امتیاز اکتشاف و استخراج نفت ایالات شمالی را تقاضا کردند. دولت بدون مشورت با مجلس تصمیم گرفت که مذاکرات نفت را تا پایان جنگ به تعویق اندازد. به گفته فخرالدین عظیمی در نتیجه ساعد و دولت مورد حمله و انتقاد روس‌ها و حزب توده قرار گرفتند و ساعد ناچار استعفا داد.

عظیمی فخرالدین، بحران دموکراسی در ایران، ۱۳۲۰-۱۳۳۲، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، بیژن نوذری، تهران ۱۳۷۲، صص ۴-۱۴۳.

۱۷. اطلاعات، شماره ۵۶۴۳، ۲ آذر ۱۳۲۳.

۱۸. اطلاعات، شماره ۵۷۰۵، ۱۵ اسفند ۱۳۲۳.

۱۹. در روز ۱۹ اسفند در خبرهای مجلس اطلاعات نوشت «خیلی از نمایندگان نسبت به رویه دیروز آقای دکتر مصدق متأثر و عصبانی هستند زیرا در جلسه خصوصی از ایشان تقاضا شد که تشنج داخلی مجلس را مرتفع سازند و حتی آقای ثقة الاسلامی مقدار زیادی اشک ریخت و از لحاظ موقعیت کنونی کشور لزوم جلوگیری از تشنج را یادآور شد و آقای دکتر را به روح مرحوم ثقة الاسلام قسم داد که کاری نکنند بر تشنج مجلس افزوده شود، بلکه اهتمام نمایند روح همکاری و وحدت برای کار در مجلس به وجود آید، زیرا کشور در حال حاضر محتاج به اتفاق و وحدت نظر دارد و جز در سایه اتفاق نمی‌تواند قائم بماند و باز از ایشان خواسته شد اگر اشخاص ناپاکی را در مجلس می‌شناسند، صریح معرفی نمایند و اسم ببرند تا شناخته شوند و جامعه مجلس را با کلیات آلوده نسازند. آقای دکتر مصدق عادت ندارند برای وکلای مجلس صحبت کنند آنها را ارشاد و راهنمایی نمایند، ایشان عقیده دارند که فقط برای ملت از پشت تریبون با ملت صحبت کنند بنابراین در برابر این تقاضا هم چیزی نفرموده و رویه خود را تعقیب کردند». شماره ۵۷۱۰، ۲۱ اسفند ۱۳۲۳.

۲۰. روزنامه پند، ۳۱، ۱۸ اسفند ۱۳۲۳.

۲۱. همان.

۲۲. اطلاعات، شماره ۵۷۰۹، ۲۰ اسفند ۱۳۲۳.

۲۳. نقیسی به مناسبت‌های مختلف مسئله ارز را شرح داده است، ولی تهمت‌ها همچنان ادامه یافت. ابوالحسن ابتهاج که در امور اقتصادی تخصص داشت و به امور مالی وارد بود، در خاطراتش که سال‌ها بعد منتشر شد، این مسئله پیچیده و فنی را به طور ساده توضیح داده

است. ابتهاج می‌نویسد:

«وقتی در شهریور ۱۳۲۰ متفقین ایران را اشغال کردند و برای تأمین احتیاجات ریالی ارتش خود در ایران به وزارت مالیه مراجعه کردند، انتظار داشتند مانند یک سیاح هر لیره را به نرخ رسمی، به اضافه قیمت تصدیق صدور، به دولت ایران بفروشند. ولی وزارت مالیه زیر بار نمی‌رفت و می‌گفت در مقابل ارزی که انگلیس‌ها تحویل می‌دهند، معادل نرخ رسمی لیره به آنها ریال داده خواهد شد. انگلیس‌ها می‌گفتند ما متفق شما هستیم، ولی شما حاضر نیستید معامله‌ای را که با یک سیاح می‌کنید با ما بکنید؟»

البته مشرف نفیسی متوجه این نکته بود که متفقین به زور ایران را اشغال کرده‌اند و اگر در مواردی با ما تعارفی می‌کردند و خودشان را «متفق» ایران می‌خواندند، برای رعایت ظواهر امر بود و گر نه آنها قدرت اعمال همه خواسته‌هایشان را داشتند. بنابراین مشرف و همکارانش در وزارت مالیه می‌دانستند که نمی‌توانند با دولتی که آمده و مملکت را اشغال کرده است، رفتاری بکنند که بدتر از رفتاری باشد که با یک سیاح خارجی معمولی می‌شد. به همین جهت نشستند و با انگلیس‌ها چانه زدند و روی رقم ۱۴۰ ریال برای هر لیره موافقت کردند. مشرف‌الدوله طرح مربوط به فروش ریال را به هیأت وزیران برد و تصویب‌نامه‌ای در این خصوص صادر شد که به موجب آن بانک‌های مجاز، یعنی بانک ملی و بانک شاهی، لیره‌های ارتش انگلیس را به نرخ توافق شده خریداری می‌کردند.

از فردای روزی که این تصویب‌نامه به اجرا درآمد مطبوعات و بعد مردم، شروع به تهمت زدن به نفیسی کردند که این فرد همان کسی است که در شرکت نفت انگلیس‌ها کار می‌کرد و حالا در وزارت مالیه لیره ده تومانی را به چهارده تومان از ارباب‌هایش می‌خرد. این تصمیم نفیسی منجر به استیضاح او در مجلس هم شد و بعد او را متهم به خیانت کردند.

من که در آن تاریخ رئیس بانک ره‌نی بودم، در این مسئله هیچگونه دخالتی نداشتم، ولی برای روشن کردن حقایق می‌خواهم در اینجا راجع به شخص مشرف نفیسی توضیحاتی بدهم.

به طوری که در بالا اشاره شد، مشرف تحصیلاتش را در فرانسه به پایان رساند و نه فقط کشور فرانسه را دوست داشت، بلکه فرانسوی‌ها را از لحاظ فرهنگ، تمدن و طرز زندگی بر ملل دیگر ترجیح می‌داد. او زبان فرانسه را مانند یک فرد تحصیلکرده فرانسوی صحبت می‌کرد و معتقد بود که سطح تمدن فرانسه از سایر ممالک غربی بالاتر است و به هیچ وجه به آنگلوسکسون‌ها عقیده نداشت، خصوصاً از انگلیس‌ها خیلی خوشش نمی‌آمد. تأسف من در این است که شخصی مانند فروغی که خودش مشرف را به سمت وزیر مالیه منصوب کرد، به



جای اینکه در مقابل اتهاماتی که علیه مشرف در مجلس و جراند وارد می‌شد، از او دفاع کند و دولت خود را ترمیم کرد و مشرف را کنار گذاشت. این واقعه در حقیقت باعث تقویت و تأکید افکار عمومی شد که برخلاف حقیقت و انصاف، مشرف نفیسی را مقصر شناخته بود. ایراد من از این جهت است که جا داشت از شخصی که در انجام وظائفش نسبت به مملکت با نهایت وجدان و جدیت اقدام کرده است، پشتیبانی شده باشد، خصوصاً وقتی موافقتنامه تعیین قیمت خرید لیره از انگلیس‌ها به تصویب هیأت وزیران هم رسیده بود.

اشخاصی که با نهایت بی‌انصافی مشرف را محکوم می‌کنند، باید توجه داشته باشند که اگر او در موضوع نرخ لیره با انگلیس‌ها به توافق نرسیده بود، انگلیس‌ها به هر وسیله‌ای که ممکن بود متوسل می‌شدند تا حوائج ریالی خود را در ایران تأمین کنند. به طوری که بعداً توضیح داده خواهد شد، از جمله اقداماتی که انگلیس‌ها برای تأمین ریال‌های مورد احتیاج ارتش خود در نظر داشتند، چاپ و نشر اسکناس‌های سابق بانک شاهی و یا انتشار اسکناس‌های رایج هند و عراق بود.

متأسفانه گاهی اوقات مردم نسبت به بعضی افراد بی‌هوده و بدون دلیل اعتقاد پیدا می‌کنند، و برعکس، گاهی اوقات بدون تحقیق و تعمق و فقط بر اساس شایعات، به افراد دیگر تهمت می‌زنند. در میان تمام کسانی که مشرف نفیسی را عامل انگلیس‌ها می‌خواندند، یک نفر نبود که حوصله به خرج دهد و بنشیند و در مورد تصدیق صدور و استثنای آن و موقعیت ایران در مقابل متفقین و استدلال آنها در مورد نرخ ریال تحقیق کند تا به علت موافقت مشرف نفیسی با خرید لیره به نرخ ۱۴۰ ریال پی ببرد.

بارها اتفاق افتاده است که اشخاص مختلف در مورد این کار مشرف نفیسی با من صحبت کرده‌اند و پرسیده‌اند که آیا او با این عمل به ایران خیانت کرد؟ و وقتی من موضوع را برای آنها توضیح داده‌ام، متقاعد شده‌اند که در قضاوت خود نسبت به این شخص اشتباه کرده‌اند. این نمونه این است از طرز قضاوت غلط مردم ما که به هیچ وجه با واقعیات تطبیق نمی‌کند و بدبخت کسی که باید از خود در مورد یکی از این مسائل پیچیده فنی دفاع کند. هیچکس از خودش نمی‌پرسد که مسئولان امر در آن روزها برای حفظ موازنه ارزی به چه شعبده بازی‌ها و بند بازی‌هایی متوسل می‌شوند. یقین دارم حتی عده‌ای از تجار واردکننده و صادرکننده کالا، که خودشان در بازار تصدیق صدور می‌خریدند و می‌فروختند، هم در قضاوت خود نسبت به این شخص اشتباه کرده‌اند.

ابتهاج، ابوالحسن، خاطرات ابوالحسن ابتهاج، به کوشش علی‌رضا عروزی، جلد ۲، تهران

۲۴. رک: کتاب هفتم خاطرات.

25. K. Dadkhah "The Iranian Economy during the Second World War: *Middle Eastern Studies*.

۲۶. ابتهاج در تير ماه ۱۳۲۹ از رياست بانك ملي منفصل شد. خاطرات ابوالحسن ابتهاج، جلد ۱، ص ۲۴۰.

۲۷. همان، جلد ۲، صص ۵۲۵-۴۶۳.

۲۸. ميلسپو به عنوان رئيس كل دارايى با اختيارات وسيع در امور مالي و اقتصادى كشور استخدام شد و خزانه‌دارى، حمل و نقل، توزيع خوار و بار و تثبيت قيمت‌ها در اختيار او و همكارانش قرار گرفت. ولى در اثر فشار افكار عمومى و مخالفت مجلس اختيارات او در ۱۹ دى ۱۳۲۳ سلب و از ايران اخراج شد.

۲۹. نمونه بارز اين سيستم برنامه‌ريزى اتحاد جماهير شوروى بود كه از دهه سى استالين برقرار ساخت و از آنجا به كشورهاي جهان سوم منتقل شد. نفيسى وعده‌اى از نويسندگان پند اين مسئله را در روزنامه مطرح مى‌کردند. روزنامه پند، شماره ۸، ۹ مهر ۱۳۲۳.

30. F. Bostock, G. Jones, *Planning and Power in Iran, Ebtehaj and Economic Development under the Shah*, Frank Cass, 1988, pp 87-110.

۳۱. نفيسى، زندگى گران، ص ۱۲.

۳۲. همان، ص ۹۹.

۳۳. روزنامه پند، شماره ۸، ۹ مهر ۱۳۲۳.

۳۴. روزنامه پند، شماره ۱، ۲۲ مرداد ۱۳۲۳.

۳۵. همان، شماره ۲۵، ۱۳ بهمن ۱۳۲۳.

۳۶. خاطرات ابتهاج، جلد ۱، ص ۳۲۵.

۳۷. ابتهاج درباره بركنارى نفيسى از سازمان برنامه مى‌نويسد: «در ۳۰ دى ماه ۱۳۲۷ تحريكاتى كه از چندينى پيش از آن عليه مشرف نفيسى شروع شده بود، باعث بركنارى او گرديد. به اين ترتيب كه نه تنها از زحماتش قدردانى به عمل نيامد، بلكه طرز بركنارى او به هيچ وجه برازنده نبود». همان ص ۳۲۷.

۳۸. همان صص ۶۳۲-۶۰۷.

۳۹. ابتهاج در اين باره مى‌نويسد: يكى ديگر از معايب ما ايرانى‌ها اين است كه تصور مى‌كنيم هموطنانمان يا نادرست هستند يا اجنبى پرست و يا هر دو علت. خاطرات ابتهاج، جلد ۲، ص ۷۳.

## یادداشت‌های مقدمه ۵۳

۴۰. عالیخان ویراستار یادداشت‌های علم که متن یادداشت‌ها را عمیقاً تحلیل کرده است می‌نویسد: «جای شگفتی است که شاه دست انگلیس‌ها را در بسیاری از کارها می‌بیند» چنانکه علم در این باره می‌نویسد: «سوءظن عجیبی به انگلیس‌ها دارند و خیال می‌کنند همه اتفاقات را آنها انگشت می‌کنند. در صورتی که من آنها را خیلی خاک بر سرتر و بدبخت‌تر از آن می‌دانم که حال بتوانند این کارها را بکنند. برعکس فکر می‌کنم. آمریکایی‌ها هم احمق و هم پرقدرت و هم ساده‌لوح هستند. ممکن است این جور مداخلات بکنند».

یادداشت‌های اسدالله علم، ویراستار علی نقی خانی، تهران ۱۳۸۷، جلد ۱، ص ۱۱.

۴۱. خاطرات ابتهاج، جلد ۲، ص ۷۲.

۴۲. نکته جالب توجه این است که تورنبرگ درباره گزارش اولیه نفیسی راجع به سازمان برنامه تعریف نوشت که: «از بهترین نوع گزارش موجز می‌باشد که من در کشورهایی که بررسی کرده‌ام دیده‌ام».

Bostock, Jones, *Planning and Power*, p 209.

۴۳. ترومن رئیس جمهور آمریکا در ۳۰ دی ۱۳۲۷ در پیام خود به کنگره، ضمن اعلام اصول گوناگونی در سیاست اقتصادی خود، اصل ۴ آن را به اعطای کمک‌های فنی به کشورهای عقب مانده جهان سوم اختصاص داد. اصل چهارم از اصولی که ترومن در تبیین رویکردهای اقتصادی آمریکا اعلام کرد، از مهمترین اصول سیاست خارجی این کشور برای وابسته کردن سیستم اقتصادی کشورها، طی سال‌های پس از جنگ دوم جهانی است.

۴۴. رمان دوریان‌گری نوشته اسکات وایلد درباره شخصی از طبقه اشراف است که در جاهت و نجابت سرآمد بود. روزی نقاش معروفی تصویری از او می‌کشد که همه وجاهت درونی او را ظاهر می‌کند. ولی هر وقت دوریان‌گری دچار یک ضعف اخلاقی می‌شد در قیافه او چیزی محسوس نمی‌شد، اما تصویر تغییر قیافه می‌داد. هر عمل زشت او تصویر قبح عمل را منعکس و کریه‌تر می‌شد تا جایی که تصویر را مخفی کرد و نقاش را کشت.

۴۵. میلانی، عباس، نگاهی به شاه، نشر پرشین میرکل، تورنتو، کانادا، ۱۳۹۲، ص ۵۴۸.

۴۶. یادداشت‌های علم، (جلد ۵) ویراستار علی نقی عالیخان، تهران، ۱۳۸۷.

۴۷. یادداشت‌های علم، جلد ۱، ص ۵۵.

۴۸. همان، ص ۱۰۶.

۴۹. همان.

۵۰. سیاسی، علی اکبر، گزارش یک زندگی، جلد ۱، لندن، ۱۳۶۶.

۵۱. بیات، کاوه، «تجدد اخلاقی: تجربه ایران جوان»، مجله گفتگو، زمستان ۱۳۷۴، صص

## ۵۴. یادى از روزهاى رفته

۱۷-۲۹.

۵۲. ایرج اسکندرى از اعضاى حزب توده در خاطراتش مى‌نويسد: اعضاى كلوب ايران جوان را يك عده جوان‌ها تشكيل مى‌دادند كه كارشان خيلى سياسى نبود، مثل دكتر كاظمى و اينها كه تحصيل‌كرده بودند وقت گذرانى و ورق‌بازى مى‌كردند و گاهى صحبت‌هاى هم مى‌نمودند.

اسكندرى، ایرج، خاطرات ایرج اسکندرى دبیر اول حزب توده ایران ۱۳۵۷-۱۳۴۹، تهران، ص ۷۲.

۵۳. روزنامه‌اميد توسط سعيد نفیسی برادر حسن نفیسی منتشر مى‌شد.

۵۴. رضاشاه از اقتدار ميلسپو ناراضى بود و وقتى دوره‌ى استخدام او به پايان رسيد، لايحه‌ى جديدى تنظيم شد كه قدرت او را بسيار محدود مى‌كرد. نفیسی در يادداشت‌هاى هفتگى نكاتى كه به نظر او در لايحه‌ى جديدى كه توسط دولت به ميلسپو پيشنهاده شده بود، ايراداتى گرفت كه در واقع ايراد به دولت هدايت و وزير ماليه‌ى نصرت‌الدوله فيروز بود. در مورد راه‌آهن هم نظرياتش با برنامه‌ى دولت تطبيق نمى‌كرد، مخصوصاً مخالف با ماليات براى ساختن راه‌آهن بود و عقیده داشت بايد توسط يك شركت و با استقراض از خارج ساخته شود.

ايران جوان، شماره ۱۹، ۱۰ تير ۱۳۰۶ و شماره ۱۳، ۳۰ ارديبهشت ۱۳۰۶ و شماره ۱۴، ۶ خرداد ۱۳۰۶.

۵۵. انتشار روزنامه ايران جوان به عنوان ارگان رسمى جمعيت ايران جوان، به مديريت لطفعلی صورنگر در ۱۴ تير ۱۳۲۲ از سرگرفته شد. در نسخه‌ى اول صورنگر تاريخچه مبسوطى از گذشته روزنامه نوشته است.

۵۶. همان.

۵۷. روزنامه اطلاعات سخنرانى تيمورتاش وزير دربار در مجمع ايران جوان را منتشر كرد كه پس از شرح يك سلسله خدمات اعليحضرت همايونى، گفت «امروز ايران در طريقي افتاده است كه بر تمام افراد منورالفكر آن واجب است دست اتفاق به هم داده، براى سعادت وطن لازمه‌ى جهد و كوشش را به عمل آورند و يگانه راه قدردانى از شخص اعليحضرت اين است كه جوانان و افراد حساس و علاقمند اين مملكت براى پيشرفت نيات شاهانه قدم برداشته... رأى در تغيير طرز فكر و كار اين مملكت كوشش نمايند و ضمناً از تشكيلات و مرام جمعيت ايران نو كه روى همين اصل تأسيس گرديده و افراد آن وطن‌پرستى، شهامت، تجدد خواهى و ترقى مملكت را ناسب‌العين قرار داده‌اند شرحى نموده‌اند» و اضافه كرد كه افراد جمعيت هم

از این نطق استقبال کردند.

اطلاعات، شماره ۲۹۴، ۷ شهریور ۱۳۰۶.

ایران نو حزبی بود ضد اجنبی، ضد روحانیت و تملق‌گوی شاه که چندان دوام نیاورد. تیمورتاش بعد از تعطیل شدن ایران نو، حزب ترقی را تشکیل داد که تا ۱۳۱۱ زمانی که تیمورتاش از وزارت دربار عزل شد و به زندان افتاد فعال بود.

۵۸. ایوت، متیو، «ایران و زوال سیاست حزبی در دوره رضاشاه»، اتابکی، تورج، تجدید آفرانه، جامعه و دولت در عصر رضاشاه، ترجمه مهدی حقیقت‌جو، تهران ۱۳۸۵، صص ۹۶-۱۰۶.

به نظر می‌رسد که نفیسی در خاطراتش درباره زمان برگزاری این جلسه و تعطیل حزب اشتباه کرده است.

۵۹. ایران جوان، شماره ۲۸، ۱۱ شهریور ۱۳۰۶.

۶۰. ایران جوان از آن پس به صورت یک کلوب به فعالیت غیرسیاسی ادامه حیات داد و به دادن نمایش تئاتر و سخنرانی بسنده کرد.

۶۱. ایوت که سیاست حزبی دوره رضاشاه را مطالعه کرده است، خاطر نشان می‌کند که مورخین ایرانی به حزب ترقی توجه نکرده‌اند. همان.

۶۲. نکته جالب توجه این است که در روزنامه ایران جوان در اول مهر ۱۳۰۶ اعلاتی از طرف حزب ترقی ایران هست که نشان می‌دهد حزب دیگری به همان نام قبلاً وجود داشت. بدین مضمون: «از قراری که مسموع شده جمعی از وکلای مجلس شورای ملی که به حزب جدیدالتأسیس داخل گشته‌اند [و] بر آن شده‌اند که فراکسیون خود را در مجلس، فراکسیون ترقی بنامند. صرف‌نظر از اینکه این فقره یعنی اختلاف اسم فراکسیون یک حزبی در مجلس به اسم خود حزب از غرایب و منحصر به مملکت ماست که همه امور سیاسی به طور خفاکاری می‌گذرد. اتخاذ اسم یک حزب دیگری که دو سال است در این مملکت وجود دارد و معروف است، برای فراکسیون دیگری که اسم دیگر دارد شایسته نیست هذا هیأت مدیره حزب ترقی مملکتی ایران لازم می‌داند محض رفع اشتباه، اولاً از آقایانی که قصد تشکیل فراکسیونی به اسم ترقی دارند، دوستانه تقاضا [می‌نماید] از این اقدام که موجب (یک کلمه خوانده نشد) که جز اشتباه کاری فایده [ای] ندارد، صرف‌نظر نموده در صورتی که احترازی از گذاشتن اسم خود به فراکسیون دارد کلمه دیگری از لغات قاموس که فراوان است انتخاب کنند و ثانیاً به عموم اخطار کند که حزب ترقی که امسال داخل سال سوم زندگی خود می‌شود و تشکیلات آن در مرکز و ولایات بسط دارد، هیچ نوع ارتباطی با هیچ نوع فراکسیونی که در مجلس به عمل

## ۵۶ یادى از روزهای رفته

آمده یا بیايد ندارد، مگر فراکسیون که خود را به اسم فراکسیون حزب ترقى اعلان کند که فعلاً چنین فراکسیونی وجود ندارد».

به طوری که الیوت خاطر نشان کرده است، در آن وقت مجلس شامل گروه‌های مختلفی بود از جمله ترقى ایران. اعلان فوق که توسط این گروه منتشر شد به جایی نرسید. طی دوره فعالیت حزب ترقى که توسط تیمورتاش هدایت می‌شد، حزب یا فراکسیون دیگری در مجلس نبود.

ایران جوان، شماره ۳۱، ۱ مهر ۱۳۰۶.

۶۳. روزنامه پند، شماره ۲، ۲۹ مرداد ۱۳۲۳. یک نسخه از این روزنامه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود است.

۶۴. روزنامه پند، شماره ۱، ۲۲ مرداد ۱۳۲۳.

۶۵. همان.

۶۶. همان، شماره ۴۷، ۱۵ تیر ۱۳۲۴.

۶۷. ایرج اسکندری در خاطراتش می‌نویسد که حزب توده را که تشکیل دادند برای جلب مردم بر جنبه‌های دموکراتیک، ملی و ضد فاشیستی تأکید داشتند، ولی رهبری آن با کمونیست‌ها بود و تأیید شوروی را داشتند. خاطرات ایرج اسکندری، صص گوناگون.

خاطرات خلیل ملکی، با مقدمه همایون کاتوزیان، تهران، ۱۳۶۸، صص ۲۸-۲۴.

۶۸. اسکندری، خاطرات، صص ۱۵۸-۱۲۵.

۶۹. همان، صص ۱۰۲-۷۴ و همان، ۱۶۳-۱۶۰.

۷۰. رضا رادمثنش، حزب توده ایران، حزب طراز نوین طبقه کارگر، مجله دنیا، دوره دوم، سال دوم، شماره ۲، تابستان ۱۳۴۰، ص ۵.

۷۱. عظیمی، بحران دموکراسی در ایران، صص ۱۳۶-۱۳۴.

۷۲. روزنامه پند، شماره ۴۹، ۵ مرداد ۱۳۲۴.

۷۳. اسکندری، خاطرات، صص ۱۳۶.

۷۴. روزنامه پند، شماره ۸، ۹ مهر ۱۳۲۳.

او با طنز خاص خود می‌نویسد: «... می‌گویند شخصی روز چهارشنبه پول گم کرد و گفت چهارشنبه روز نحسی است. شخص دیگری همان پول را پیدا کرد و گفت چهارشنبه روز میمون و مبارکی است. از عقل دور است که کسی روز چهارشنبه پول پیدا کند و باز بگوید چهارشنبه روز نحسی است. موضوع ارز شبیه به قضیه چهارشنبه است. اگر نرخ ارز به ضرر دولت ایران بوده، می‌بایستی به نفع انگلیس‌ها باشد و اگر به ضرر انگلیس‌ها بوده یقیناً ایران از

## یادداشت‌های مقدمه ۵۷

آن نفع برده است. وقتی شما می‌بینید که قهرمانان میدان ارز، مصطفی فاتح و دکتر طاهری (وکیل مجلس) و سیدضیاءالدین و مظفر فیروز هستند، نمی‌توانید طور دیگری استدلال کنید، جز اینکه ملت ایران روز چهارشنبه پولی گم نکرده [است].»

روزنامه پند، شماره ۴۹، ۵ مرداد ۱۳۲۴.

۷۵. همان، شماره ۲۵، ۶ بهمن ۱۳۲۳.

۷۶. شورای اقتصاد ۵ نفر عضو داشت، ابوالقاسم فروهر، دکتر سجادی، دکتر مشرف

نیسی، دکتر امینی و احمد مقبل، روزنامه اطلاعات، شماره ۵۶۷۴، ۱۷ بهمن ۱۳۲۳.

۷۷. منوچهر بزرگمهر شغل دیوانی و اداری خود را در صنعت نفت اختیار کرده و به مناصب بالای اداری همچون مشاور حقوقی شرکت نفت و رییس اداره حقوقی شرکت نفت انگلیس و ایران دست یازیده بود، اما به عنوان مترجم آثار فلسفی در زمره اولین کسانی بود که تازه‌های اندیشه فلسفی غرب را به ایرانیان شناساند. او در زمره پیشگامان و مشعل دارانی به شمار می‌آید که در شناسایی فلسفه تحلیلی و فیلسوفان تجربه‌گرای غرب به زبان فارسی صاحب کرسی است؛ به طوری که می‌توان گفت گسترش تفکر این مشرب فلسفی در ایران با آثار نوشتاری او صورت پذیرفته است. کسی نیست از دانش‌آموختگان رشته فلسفه که نام منوچهر بزرگمهر را نشنیده و از مقام و شخصیت و مجموعه آثار ترجمه‌ای او بی‌خبر باشد. اهمیت کار بزرگمهر آنجا نمایان می‌شد که پژوهشگران فلسفی طی چند دهه هنگامی که می‌خواستند درباره فلسفه تحلیلی اطلاعاتی کسب کنند، معمولاً به سراغ آثار ترجمه شده او می‌رفتند.

راسخی لنگرودی در مقدمه کتاب منوچهر بزرگمهر چنین آورده است: «بزرگمهر در شرایطی کرسی دار فلسفه تحلیلی در ایران شناخته شد که نه درس آموخته فلسفه که خود آموخته فلسفه بود. رشته دانشگاهی را نه در رشته فلسفه که سالیان دراز در رشته حقوق گذرانده بود. او بیش از هر چیز در آغاز، دستی در رشته حقوق داشت و شغل دیوانی و اداری خود را در همین رشته در صنعت نفت اختیار کرده و به مناصب بالای اداری دست یازیده بود. نخستین آثار قلمی خود را نه در فلسفه و نه در قالب کتاب که در حوزه‌های اجتماعی، اخلاقی و عرفانی و در مطبوعات و جراید آن روز ایران رقم زده بود. در اصل او در آغاز روزنامه‌نگاری غیرحرفه‌ای بود که بعدها به مترجم حرفه‌ای کتاب‌های فلسفی تبدیل شد. ترجمه‌های او از متون فلسفی در دهه‌های چهل و پنجاه بالاترین شمارگان را از آن خود کرده بود.»، ویکی پدیا، دانشگاه آزاد.

۷۸. مرقعات صاحب دل توسط انتشارات چهره منتشر شد. جالب توجه است که نام

نویسنده کتاب روی جلد یا در داخل کتاب نیامده است و امضای مقدمه به نام صاحب دل است. ولی بدون شک برای معاصرین نویسنده شناخته شده‌ای بود. این کتاب توسط یحیی مهدوی به کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران اهداء شده است.

۷۹. بزرگمهر درباره خودش نوشته است: «من به خودم اجازه می‌دهم در این صفحات آنچه [می]بایست گفت بگویم، زیرا نه از افراد حزب توده هستم و نه از هواخواهان دسته مخالف آن، عقیده من قضاوت اکثریت توده روشنفکر این کشور است و امیدوارم در این فرض به خطا نرفته باشم». مرقعات صاحب‌دل، ص ۱۳۶.

۸۰. تفحص ما هم برای یافتن این روزنامه به جایی نرسید و باید تصور کرد که منتشر

نشد.



## پیشگفتار

### کتاب اول: مقدمه نویسنده خاطرات

#### پس از هفت سال

نفیسی مقدمه خاطراتش را پس از سفری که در سال ۱۳۴۹ش / ۱۹۷۰م بعد از ۷ سال به ایران می‌آید آغاز می‌کند. تغییرات گسترده‌ای که رخ داده بود، او را از آتیه کشورش سخت ناامید کرده و می‌نویسد، تورم نگران‌کننده موجب اختلال در امور مملکتی شده بود که ناشی از سیاست اقتصادی غلط دولت بود. او از طرفی رضاشاه را مسئول می‌داند که سر آغاز این اشتباهات بود و از طرف دیگر سیر نزولی قدرت خرید پولی ایران که طی جنگ و بعد از جنگ وضع ایران را بدتر کرده بود، دلیل این شرایط می‌دانست. نفیسی عوامل گرانی و کاهش محسوس تولیدات کشاورزی، برهم خوردن موازنه فعالیت صنعتی و فعالیت کشاورزی، عدم اعتماد مردم به پول ایران، افراط در انتشار اسکناس، افزایش بی‌رویه کارمندان دولت، افراط در مالیات‌گیری، افزایش مهاجرت و تمرکز سکنه در تهران، را توضیح می‌دهد. اینها عواملی بودند که به نظرش باعث وضع اسفبار کشور شده بودند که به تفصیل شرح می‌دهد.

چهار سال بعد در ۱۳۵۲ش / ۱۹۷۴م نفیسی سفر دومی به ایران داشت و مشاهداتش را در مقدمه دوم کتاب خود می‌نویسد. اکنون اوضاع را آشفته‌تر از قبل و زمامداران را غافل از مصالح مملکت می‌بیند. در این قسمت به خصوص

به نقش آمریکایی‌ها پرداخته که از طریق قرارداد نفت و افزایش قیمت نفت از طریق اپک، اصلاحات ارضی، تسلیحات و تأسیس اصل چهار ایران را وابسته به آن کشور کرده است. سپس هر یک از این موارد را به تفصیل شرح می‌دهد که چگونه با بالا رفتن قیمت نفت، کشورهای واردکننده نفت را دچار بحران اقتصادی کرده‌اند و نیز چگونه با خرید اسلحه کهنه آمریکایی مقدار متنابهی از وجوه نفتی را به آمریکا باز می‌گردانند.

نفیسی از اصلاحات ارضی هم انتقاد شدیدی دارد که با تبلیغ علیه مالکین آن را مطرح کرده بودند. در نتیجه این کار رعایا که صاحب زمین کشاورزی شدند نتوانستند بدون کمک مالکین به کار خود ادامه دهند، کشاورزی از بین رفت و ایران وابسته به واردات خوار و بار و غله شده بود که می‌توانست عواقب وخیم داشته باشد. نفیسی عقیده داشت در گذشته ایران از لحاظ آذوقه خودکفا بود، بنابراین طی قرن‌ها در برابر حملات دشمن دوام آورد. وی همچنین عقیده داشت که متصدیان امور باید این مخارج گزاف را بررسی کنند و آنچه مازاد احتیاج است حذف کنند و وظیفه سازمان برنامه که خود او آن را تأسیس کرده بود این بود.

در پایان این مقدمه نفیسی قطعه‌ای نوشته تحت عنوان «به دنبال آب رفته از جویبار» و از ملاقات‌های خود با محمدرضا شاه گفته است. او توضیح می‌دهد که اولین ملاقات با شاه سی سال پیش که به وزارت دارایی منصوب شد، انجام گرفت و از همان روز اول او را تهی مغز و مغرور یافته بود. سپس از ملاقات‌ها و صحبت با شاه طی یک دوره ۲۰ ساله یاد می‌کند که در طی این مدت توانسته بود به روحیات و تمایلات او آشنا شود. در این قسمت نفیسی به معرفی خود می‌پردازد و می‌نویسد که قصد نوشتن زندگی خصوصی خود را ندارد، چون برای کسی جالب توجه نیست و در واقع سعی می‌کند که شمه‌ای از تاریخ ایران و از تجربیات شخصی‌اش بنویسد.

او پسر میرزا علی اکبرخان ناظم‌الطبباء پزشک ناصرالدین‌شاه و مظفرالدین‌شاه بود. تحصیل را در مدرسه ابتدایی علمیه آغاز کرد و سپس در سن

۱۲ سالگی همراه برادر ارشد علی اصغر نفیسی مؤدب الدوله به سوئیس و سپس فرانسه رفت. در ابتدا او قصد تحصیل طب را داشت، ولی با به روز جنگ جهانی اول او مجبور شد به ایران برگردد و دیگر دنبال طب را نگرفت و وارد کار دولتی شد. او مدتی در وزارت کشور مشغول به کار شد و سپس به وزارت دارایی انتقال یافت و عهده‌دار ریاست دفتر مدیر کل ارزاق مولیتر بلژیکی، شد. نفیسی می‌نویسد که از او بسیار کار آموخت و ضمناً در مدرسه حقوق تهران که تازه تأسیس شده بود شروع به تحصیل کرد. او در حدود سال ۱۹۱۹م پس از پایان جنگ عازم پاریس شد. پس از طی یک دوره درس در پائیز سال ۱۳۰۳ش / ۱۹۲۲م دوره دکتری فاکولته (دانشکده) حقوق در رشته علوم سیاسی و اقتصاد را آغاز کرد. همزمان در مدرسه آزاد علوم سیاسی پاریس، در رشته مالیه که در فاکولته حقوق برای تکمیل تحصیلات اداری و مالی دایر شده بود، ثبت نام کرد و بخشی از ساعات خود را هم وقف آموختن آن کرد. همچنین به عنوان کارآموز اداره مالیه فرانسه مدتی در اداره بازرسی کل آن کشور کار کرد و با شیوه کار آنها آشنا شد و در ۱۳۰۳ / ۱۹۲۲م دیپلم دکتری در حقوق گرفت را و در رشته مالیه از مدرسه علوم سیاسی فارغ‌التحصیل گشت. رساله او درباره «تأثیر مالیات در زندگی اقتصادی و اجتماعی ایران بود».

## کتاب دوم

### فصل اول: سلطنت سلطان احمدشاه قاجار

دوره احمدشاه زیاد مفصل نیست و نکات تازه‌ای ندارد، چون در آن وقت نفیسی در ایران نبود، ولی پس از آن که در دوره جنگ به ایران برگشت بعضی توضیحات جالب توجه درباره افراد نوشته است چنانکه احمدشاه وسواس داشت و با کسی دست نمی‌داد و هیچ وقت خودش را به مردم نشان نداد و

مردمی که او را ندیدند فراموش کردند، ولی مجبور بود که سفرای روس و انگلیس که «دو ملائکه عذاب» می خواند که بر او نازل می شدند، را بپذیرد. همچنین می نویسد ناصرالملک به احمدشاه سپرده بود که به هر اقدامی که ممکن است موقعیت او را متزلزل کند وارد نشود و او نیز هنگام کودتا عکس العملی از خود نشان نداد. او درباره سیدضیاء می نویسد که ادعای آشنایی با تمدن غربی داشت، ولی هیچ یک از افکار پوسیده ارتجاعی طبقه ای که او به آن منتصب بود، از مغزش بیرون نرفته بود. طرز لباس پوشیدن او را مثال می زند که حاکی از همین کشمکش بین دو رشته افکار متضاد او بود. او یک نیمته و شلوار خوش دوخت می پوشید، ولی از زدن فکل و کراوات خودداری می کرد و یک عمامه کوچک که دلالت بر سیادت او می کرد را روی سر می گذاشت، نکته جالب توجه این است که نفیسی سخت گیر جزء معدود افراد مرید سید بود.

وقتی نفیسی به ایران بازگشت ایران در حال تحول بود. پس از تشکیل عدلیه جدید توسط داور و لغو کاپیتولاسیون امور مربوط به اتباع خارجی می بایست در محاکم عمومی رسیدگی شود. این مسئله بخصوص مربوط به شرکت نفت می شد که تعداد زیادی اتباع خارجی در استخدام داشت. شرکت به یک حقوقدانی نیاز داشت که به آبادان برود، تا اولیای شرکت را راهنمایی کند تا با وضع جدید هماهنگ شوند و نفیسی بدین گونه کار در ایران را آغاز کرد. در بین همه شرکت ها و مؤسساتی که در ایران فعالیت داشتند، شرکت نفت منافع و اصطحاکاک بیشتری با ایرانیان داشت و او را مناسب دانستند که مشاور حقوقی شرکت باشد.

## کتاب سوم: تاریخ سلسله پهلوی از کودتا تا جنگ جهانی دوم

### فصل اول: سردار سپه

این کتاب درباره دوره سلطنت رضاشاه است که به قول نفیسی ۲۰ سال

تاریخ ایران وابسته به این شخص بود. وی دربارهٔ رضاشاه انتظار چندانی ندارد و او را جاه‌طلب، تودار و اهل حساب توصیف می‌کند که اخلاق هموطنان خودش را سنجیده بود و نقطه ضعف آنان را پیدا کرده و بر آنها فایق آمده بود، و وقتی در دربار شاه نفوذ یافت و به فساد و بی‌لیاقتی درباریان پی برد خود را از همه شایسته‌تر دید و از آن روز دیگر برای جاه‌طلبی خود مانعی ندید. رضاخان به مرور به مردم ثابت کرد که از دست هیچ یک از رجال مثل قوام‌السلطنه، مشیرالدوله، مستوفی‌الممالک و بقیه کاری ساخته نیست و به تهایی پرستش آنها ارزشی ندارد و در مقایسه سعی کرد که لیاقت خودش را ثابت کند. و سرانجام هم احمدشاه و بعد از او محمدحسن میرزا ولیعهد را از میدان به در کرد. نفیسی زمانی که در ایران غوغای جمهوری‌خواهی برپا بود، هنوز در پاریس تحصیل می‌کرد و می‌نویسد در حالی که او با رژیم که در حال انقراض بود موافق نبود، ولی سردار سپه را هم می‌شناخت و می‌دانست به زودی نقاب از چهره برخواهد داشت.

## فصل دوم

فصل دوم به هفت گفتار تقسیم شده است، راه‌آهن، اصلاح دادگستری، امتیازنامهٔ داری، سیاست خارجی رضاشاه، سیاست اقتصادی رضاشاه، سیاست اجتماعی رضاشاه و چگونگی ثروتمند شدن رضاشاه.

در این فصل نفیسی بیشتر به توصیف خلیقات و رفتار رضاشاه و نفوذ تیمورتاش وزیر دربار، داور و فیروز پرداخته است؛ همچنین به برکناری میلیسپو نیز اشاره دارد. او از آغاز تأسیس راه‌آهن نوشته است که این افتخار را من برای خود قائل هستم که اولین کسی بودم که به ساختن راه‌آهن جنبهٔ طرح قابل اجرایی بدهد.

نفیسی چندان به داور عقیده‌ای نداشت و به اصلاحاتی که در عدلیه انجام داد ایراد می‌گرفت که آن را شرح داده است. او می‌نویسد که به عقیده‌اش داور در این

مورد کورکورانه تبعیت از رضاشاه می‌کرد. تنها نکته مثبت، الغای کاپیتولاسیون بود و آن را خدمت بزرگی به کشور می‌دانست که از موفقیت‌های برجسته این عهد بود. داورنقیسی را به ریاست محکمه تجارت تهران تعیین کرد، ولی او مدت کوتاهی در این سمت باقی ماند.

نقیسی توضیحات مفصلی نیز در مورد تجدید نظر در قرارداد نفت و امتیاز داری می‌دهد. او در این باره نکته جالب توجهی دارد که سر جان کدمن رئیس هیأت مدیره شرکت نفت در تابستان ۱۳۰۸ش/۱۹۲۹م همراه چند نفر از مدیران شرکت به ایران آمدند. بعد کدمن چندروزی به اهواز سفر کرد. که در آن موقع نقیسی در اهواز حضور داشت. کدمن به او می‌گوید که در تهران موافقت شده است که در روابط ایران و شرکت نفت تغییراتی ایجاد کنند به طوری که شرکت نفت در بهره‌برداری با ایران شریک شود و از او خواسته بود که به لندن برود تا در تنظیم قرارداد جدید کمک کند. نقیسی در ماه مرداد ۱۳۰۸ش/ اوت ۱۹۲۹م به لندن رفت و نکات مهمی را به زبان فرانسه مطرح کرد. ولی در مراجعت دیگر از این طرح صحبتی نشد و به دلیلی که برای او مشخص نیست موضوع منتفی شد و تا دو سال مسئله نفت معوق ماند.

نقیسی داستان لغو امتیاز نفت و نقش افرادی که در این ماجرا دست داشتند را بازگو کرده است. به عقیده او این قرار داد جدید به ضرر ایران بود که به وسیله آنچه او صحنه‌سازی شاه و سفارت انگلیس می‌نامد، فیصله یافته بود. وی می‌نویسد در روزهایی که مذاکرات جریان داشت، او اطلاع چندانی از آن نداشت، ولی بعدها به این نتیجه رسید که لغو یک طرفه امتیازنامه بر مبنای تبنای قبلی بوده است. نکته جالب توجهی که او اضافه می‌کند این است که روزی که خبر لغو امتیاز داری در لندن منتشر شد، سهام شرکت نفت انگلیس و ایران در بورس لندن تنزل فاحشی کرد، تا روزی که خبر انعقاد مجدد رسید و یک مرتبه بالا رفت. وی می‌افزاید که ویلیام فریر نایب رئیس شرکت - که بعدها رئیس هیات مدیره شرکت شد - به او گفته بود که موقعی که سهام تنزل فاحش داشت، تعداد زیادی اوراق در بورس لندن خریداری شد، بدون اینکه کسی بداند

خریدار کیست. ولی اخیراً مشخص شده است که خریدار شاه ایران بود. گفتار بعدی دربارهٔ سیاست خارجی رضاشاه است. نفیسی معتقد است که رضاخان سردار سپه از روس‌ها متنفر بود و با هر نوع تبلیغات کمونیستی با نهایت شدت برخورد می‌کرد، ضمناً او هیچ وقت تظاهر به دوستی با انگلیس نکرد ولی مانع از این نبود که انگلیس‌ها نفوذ زیادی داشته باشند. وقتی رضاشاه به سلطنت رسید، نسبت به انگلیس‌ها اظهار نفرت می‌کرد و بسیار به آنها سوءظن داشت. او از آغاز جنگ مخالفت خود را با آنها ابراز داشت و از روزی که آلمان به روسیه حمله کرد، روسیه و انگلیس جبهه متحدی تشکیل دادند و رضاشاه نتوانست تغییر جهت دهد، بنابراین انگلیس‌ها تصمیم گرفتند که او را براندازند.

رضاشاه با بخشیدن آنچه حق ایران بود به همسایه‌های هم مرز، ترکیه، افغانستان و عراق توانست که پیمان سعدآباد را مبنی بر عدم تعرض به ایران ببندد، ولی روزی که ایران مورد حمله و تجاوز روس و انگلیس قرار گرفت، این قرارداد بی‌فایده بود و صدایی از آن بلند نشد. به نظر او سیاست خارجی رضاشاه بی‌رنگ و بو و بی‌خاصیت بود و مصرفی نداشت، جز اینکه به شاه اجازه دهد که تسلط خود را در ایران حفظ کند و روزبه روز متمول‌تر و حریص‌تر شود.

نفیسی دربارهٔ سیاست اقتصادی رضاشاه در گفتار پنجم مفصل‌تر نوشته است، چون مسائل اقتصادی در حیطهٔ تخصص وی بود. از جمله نکتهٔ جالب توجهی در ارتباط با ساختن راه اصفهان تا خوزستان شرح داده است که انگلیس‌ها نمی‌خواستند ساخته شود، چون دسترسی به منطقهٔ خوزستان و مخازن نفت آسان می‌شد و جلوی این طرح را گرفتند. همچنین او دربارهٔ تأسیس بانک ملی می‌نویسد که با اشتباه کاری ارزش پول ایران از بین رفت و باعث تورم شد، چنانکه یک لیره در بازار آزاد ۲۰ الی ۲۲ تومان خرید و فروش می‌شد، در حالی که نرخ رسمی آن ۶ تومان بود. ولی رضاشاه حاضر به دانستن حقایق نبود و کسی هم جرأت نداشت که آن را به او بگوید. به طور کل سیاست ارزی و تجاری ایران ضررهای فاحشی به اقتصاد ایران زد و آن را رو به انحطاط برد.

دربارهٔ سیاست اجتماعی و طرز برخورد رضاشاه با اشخاصی مانند سایر

نویسندگان به خشونت رضاشاه و نظر تحقیرآمیز و سوءظن او نسبت به هموطنان اشاره دارد. او معتقد بود که اصلاحات بدون افرادی مانند تیمورتاش، حتی به مخیله رضاشاه خطور نمی‌کرد. ولی تیمورتاش را در یک دادگاهی که برای رسیدگی به اختلافات مأمورین کوچک درست شده بود و در شأن او نبود، به اتهام کوچکی مخفیانه محاکمه کردند. او محکوم و زندانی شد و چند ماه بعد گفته شد که در زندان مرده است.

بنابه گفته نفیسی جسد تیمورتاش را در یک کیسه دوخته بودند و به ورثه امر شد او را با همان کیسه بدون اینکه صورتش را از کیسه بیرون آورند دفن کنند. درباره قتل نصرت‌الدوله و سردار اسعد هم به تفضیل شرح داده است. نفیسی همچنین از عدم آزادی انتخابات، از سانسور مطبوعات، فشار بر روحانیت، تغییر لباس و کشف حجاب اجباری توضیحاتی می‌دهد.

نفیسی به ثروت رضاشاه، شیوه‌ای که ثروت اندوخت و معاملات وی نیز اشاره دارد و می‌نویسد که وقتی از سلطنت کنار رفت ارزش ثروت او را کمتر از چند صد میلیون دلار تخمین می‌زدند. او زمین‌های کشاورزی، جنگل، معدن، کارخانه، ساختمان‌های مسکونی، زمین‌های بایر، مهمانخانه و مستغلات بی‌شماری داشت و در بانک‌های خارج پول نقد جمع کرده بود و در شرکت نفت سهام داشت.

## فصل سوم: جنگ جهانی دوم

این فصل با توصیف عروسی ولیعهد با فوزیه خواهر ملک فارون پادشاه مصر آغاز می‌شود. نمایندگان کشورهای خارجی به عروسی دعوت شدند. از مردم خواسته شد که به خرج خود در جشن شرکت کنند. شهر را آئین بسته و چراغانی کردند و همچنین طاق نصرت بستند. نفیسی نیز همانند دیگر نویسندگان از پذیرایی بدی که از مهمانان عالی قدری که از مصر با کشتی به خرمشهر آمده بودند و سوار قطار تازه تأسیس شده ایران شدند که هیچ وسیله



راحتی پیش‌بینی نشده بود، خبر می‌دهد. وی با بدبینی می‌نویسد: «آنچه در دوره سلطنت رضاشاه انجام گرفت به همان اندازه این عروسی فاقد اساس و سطحی بود. بعدها معلوم شد که قشونش همان وضع را دارد. دستگاه حکومت و مملکت‌داری او، دستگاه عدالت، اصلاحات اقتصادی هم در نادرستی با هم رقابت می‌کردند و روزی که باد نامساعد شروع به وزیدن کرد، آنچه بود و نبود مانند قصری که اطفال با ورق می‌سازند سرنگون شد.

منظور نفیسی جنگ جهانی دوم است که واضح بود دیر یا زود به ایران هم سرایت خواهد کرد. نفیسی معتقد است که هرچند رضاشاه اعلان بی‌طرفی کرد، ولی او باطناً به آلمان‌ها تمایل داشت، بنابراین متین دفتری را به نخست‌وزیری منصوب کرد که از طرفداران آلمان بود. نفیسی اشاره‌ای هم به برنامه‌های رادیوی بی‌بی‌سی دارد. آن را توهینی به ملت ایران می‌داند، در صورتی که دوستانش از فحاشی به شاه خوشحال بودند.

وی به نکته‌ی جالبی اشاره دارد که وقتی احمدشاه ایران را ترک کرد، کشور با همه‌ی ضعفی که داشت مستقل بود، ولی رضاشاه با همه‌ی اقتدار و وسایلی که داشت کشور را در دست خارجی گذارد و از میدان رفت.

نفیسی می‌نویسد که معاهده‌ی هیتلر و استالین رضاشاه را فریب داد، چون اطمینان داشت که انگلیس‌ها را شکست خواهند داد و به شرکت نفت فشار آورد که استخراج نفت را زیاد کنند. در آن وقت نفیسی مشاور حقوقی شرکت نفت بود و با امیر خسروی وزیر دارایی با نماینده شرکت نفت جلسه‌ای تشکیل دادند و شرکت نفت تقبل کرد که تا پایان جنگ ۴ میلیون لیره مقطوع به دولت ایران بپردازد. ولی همانطور که نوشته است، حمله‌ی آلمان به شوروی جنگ را به ایران نزدیک کرد. عقیده‌ی نفیسی این است که در آن لحظه ایران می‌بایست داوطلبانه به همکاری با روس و انگلیس بپردازد، ولی حدس می‌زند که رضاشاه به پیروزی آلمان معتقد بود. شاید هم تحت تأثیر منصور که بعد از متین دفتری نخست‌وزیر شده بود قرار گرفت. نفیسی در مورد منصور می‌نویسد، او سرسپرده‌ی انگلیس‌ها بود. یک بار بعد از سقوط تیمورتاش به جرم ارتشاء محاکمه شد، ولی تبرئه

شده بود و اضافه می‌کند که: «این اولین بار و آخرین بار بود که در دوره اقتدار پهلوی یک نفر به دادگاه برود و بدون محکومیت مرخص شود». او سپس می‌افزاید، لابد بعضی از نفوذهای مخفی او را کمک کرده بودند. کدام نفوذی مخفی به مدد او آمده بود. از نظر نفیسی جواب این سؤال آسان بود، کسی غیر از انگلیس‌ها خواه از مجری سفارت، خواه از مجری دستگاه جاسوسی، خواه از مجری فراماسون‌ها که منصور عضو آنها بود، می‌توانست چنین نفوذی را اعمال کند؟

سپس نفیسی به بحث مفصلی درباره منصور می‌پردازد که از طریق او، انگلیس‌ها که از رضاشاه ناخرسند بودند، بهانه‌هایی فراهم کرد که به استناد آنها رضاشاه را از سلطنت بردارند. البته این عقیده را دیگران هم اظهار داشته‌اند. در هر حال ایران به اشغال هر یک از دول متخاصم درآمد و قرارداد ۱۹۰۷م در واقع دوباره زنده شد. رضاشاه فروغی را به ریاست وزراء منصوب کرد. نفیسی که از کمتر کسی تعریف می‌کند، نسبت به فروغی منصفانه قضاوت کرده است. او را باسواد و معتدل و وطن‌پرست می‌داند. او معتقد است که رضاشاه در کاخ خود نشسته بود، گویی اتفاقی نیفتاده است، درحالی که حملات رادیو لندن شدت یافت و به خصوص شاه را مورد حمله قرار می‌داد. این حملات اثر بخشید و بالاخره رضاشاه متوجه شد که نباید مقاومت کند و به نفع پسر ارشدش محمدرضا در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ش استعفا داد. در پایان این فصل نفیسی ارزیابی بسیار منفی از سلطنت رضاشاه نگاشته است.

## کتاب چهارم: ایران در جنگ جهانی دوم

### فصل اول: جلوس محمدرضاشاه پهلوی

در این روزهای بحرانی نفیسی چندین بار با فروغی ملاقات داشت و او را

بسیار خسته و ضعیف دید. فروغی وزارت فوائد عامه را به او پیشنهاد می‌کند، ولی نفیسی وزارت دارایی را می‌خواهد. نفیسی اعضای کابینه را نمی‌پسندید و می‌نویسد، در عروق هیچ یک خون تازه‌ای دوران نداشت. بعضی قبلاً هم در همان سمت بودند، بعضی از کارمندان کهنه کار دستگاه‌های دولتی بودند. او بین همه آنها مجیدآهی را نام می‌برد که از لحاظ اخلاقی قابل ستایش بود. برنامه نفیسی در این سمت افزایش حقوق مستخدمین دولت و منع کشت تریاک بود.

### فصل دوم: اولین ملاقات با شاه جدید

برادر بزرگش مؤدب نفیسی سرپرست ولیعهد بود که همیشه از او تمجید می‌کرد، بود ولی نفیسی مصمم بود که خودش ولیعهد را بسنجد و «زیر سنگ محک» قرار دهد. اولین استنباط او چنین بود که «بیان او عاری از فصاحت بود و مطالب خود را چندین مرتبه تکرار می‌کرد. مطالبی که اظهار می‌کرد غالباً پیش پا افتاده و همان‌هایی بود که در سرکوچه و بازار اشخاص عادی بیان می‌کردند. معلوم بود که او می‌خواهد در مقابل آشنایان تازه اظهار معلومات کند و تسلط خود را بر مسائل متفرقه ثابت نماید. بنا بر قول نفیسی در «ملاقات‌های مکرر بعدی این نظریه تغییر نکرد».

### فصل سوم: اولین روزهای تصدی من در وزارت دارایی

یکی از اولین ملاقات‌های نفیسی به عنوان وزیر دارایی با رئیس بانک ملی محمدعلی فرزین بود. وی عضو فرقه فراماسون بود که در این‌جا نفیسی به تفضیل به معرفی آن مبادرت می‌ورزد.

توضیحات نفیسی درباره افراد همیشه یک جنبه شخصی هم دارد و مربوط به رابطه او با آن شخصی می‌شود که یا با او دوست یا دشمن بودند، کارشکنی

می‌کردند یا همکاری می‌کردند. اگر کاری پیش نمی‌رفت به دلیل خصومت‌های شخصی بود چه از جانب بیگانگان، چه خودی‌ها و یا شاه. البته این برداشت تا حد زیادی صحت داشت و دربارهٔ سایر افراد نیز صدق می‌کرد. آنچه از این جهت جالب توجه است می‌بینم که تا چه حد روابط شخصی در وقایع کلان کشور تأثیرگذار بود.

کار نفیسی در وزارت دارایی بسیار سخت به نظر می‌آمد، زیرا وضع مالی کشور که در شرایط اشغال، وخیم بود و در خزانهٔ دولت یک شاهی پول وجود نداشت. نفیسی به تفصیل شرایط و اقداماتش را برای بهبودی وضع توضیح می‌دهد که خواندنی است.

یکی از این اقدامات که بعدها هم دامنگیر نفیسی شد و اتهاماتی به او وارد آورد در مورد تغییر نرخ ارز بود که خود او آن را شرح می‌دهد. یکی دیگر از برنامه‌های او به عنوان وزیر دارایی وارد کردن اندوخته‌های نفت به حساب بودجهٔ دولت بود. این حساب اندوخته برای احداث راه‌آهن و خرید اسلحه از خارج در نظر گرفته شده بود. به طوری که او می‌نویسد قبل از این کار می‌بایست آیین‌نامه معادلات ارزی اصلاح شود. کمیسیون ارز ملزم می‌کرد که ارزی را که از قرار هر لیره ۱۷۵ ریال خریداری شد، وقتی به دولت ایران فروخته می‌گشت در مقابل هر لیره ۶۶ ریال دریافت می‌کرد، این به معنا بود که در هر لیره ۹۰ ریال ضرر می‌کردند، بنابراین لازم بود که یک نرخ واحد معین گردد.

طرح نفیسی این بود که نرخ هر لیره را ۱۲ تومان تعیین کند، ولی متصدیان وزارت دارایی و دکتر علی‌امینی مدیر کل اقتصادی وزارت دارایی معتقد بودند که چون کمیسیون ارز مبالغ زیادی لیره به نرخ ۱۷۵ ریال از قشون انگلیس خریداری کرده، اگر نرخ ۱۲ تومان باشد، بابت این تفاوت ضرر هنگفتی خواهند داد و پیشنهاد نرخ ۱۴ تومان را ارائه کردند، نفیسی با نظر به اینکه کشور شکست خورده و تحت اشغال بود، چاره‌ای نداشت جز اینکه نرخ ۱۴ تومان را قبول کند. به طوری که او توضیح می‌دهد، وی موافقت سفیر انگلیس سر ریدر بولارد را هم می‌گیرد. تنها کسی که مخالفت می‌کند عباسقلی گلشائیان وزیر بازرگانی بود

که نفیسی این امر را به عناد و کینه نسبت به خودش تفسیر می‌کند.

## فصل چهارم: اولین قدم در راه اصلاحات

در این قسمت نفیسی به اقدام دیگر خود در مورد افزایش حقوق کارمندان دولت پرداخته است که جنبه‌ای از روحیه انسان دوستانه وی را نشان می‌دهد. وی این بحث را پیش می‌کشد که با در نظر گرفتن تورم حقوق کارمندان دولت تا چه حد کم بود که خود به خود ایجاد فساد می‌کرد. همچنین تشکیل دیوان کیفری کارمندان دولت را توضیح می‌دهد که با افزایش فساد قوانین مجازات هم سخت‌تر شده و موجب بی‌عدالتی بود. تورم چنان افزایش یافته بود که برای اینکه کسی در سال ۱۳۲۰ بتواند هم‌تراز سال ۱۳۰۱ زندگی کند، می‌بایست ده برابر حقوق آن سال را دریافت کند. برنامه نفیسی این بود که حقوق‌ها را دو برابر کند و هیأت دولت با تغییراتی آن را پذیرفت.

قدم بعدی مربوط به لایحه اصلاحی بودجه بود که نفیسی آن را به مجلس برد. اساس آن افزایش ۵٪ عوارض دریافتی از سود نفت بود. به نظر نفیسی مخالفین لایحه جیره‌خوار شرکت نفت بودند. او مصطفی فاتح را مسئول می‌داند. بر مبنای گفته نفیسی فاتح هنگام تشکیل کابینه فروغی امید داشت که وزارت جنگ را به او بدهند، ولی چون نفیسی از او حمایتی نکرده بود، فروغی هم او را نپذیرفت و فاتح نفیسی را مسئول می‌دانست و اکنون انتقام می‌گرفت. ولی طبق گفته نفیسی دشمن اصلی شرکت نفت بود. شرکت نفت تقاضا داشت که چون نرخ تبدیل لیره از ۶۶ ریال به ۱۴ تومان معین شده بود، نرخ مواد نفتی هم می‌بایست به همان اندازه اضافه شود که نفیسی آن را قبول نمی‌کرد. در کمیسیون بودجه مجلس کشمکش بر سر بودجه شدید بود، تا سرانجام به این شکل تعیین شد که دولت از افزایش قیمت نفت و مازوت صرف نظر کند، ولی نرخ بنزین افزایش یافت.

نفیسی می‌افزاید که مصرف‌کننده عمده بنزین قشون انگلیس بود و همین امر

۷۲ یادی از روزهای رفته

موجب دشمنی شرکت نفت با او شد و به همین سبب در موازنه بودجه وی کاملاً موفق نشده بود.